

# توفان الکترونیکی

نشریه الکترونیکی حزب کارایران

آذر ماه ۱۳۹۵ دسامبر ۲۰۱۶

شماره ۱۲۵

[toufan@toufan.org](mailto:toufan@toufan.org)

[www.toufan.org](http://www.toufan.org)

## فیدل کاسترو، رهبر انقلاب کوبا در سن نود سالگی درگذشت



\*\*\*

حاشیه نشینی در ایران و گسترش فقر (۱)

\*\*\*

ماهیت انجمن حجتیه اثرزنده یاد پیروزدوانی به مناسب  
هیجدهمین سالگرد ترور او

\*\*\*

فساد ریشه در فیضیه و بازار دارد

\*\*\*

انتخابات آمریکا، پیروزی دونالد ترامپ و اعتراضات گسترده مردمی



\*\*\*

مصاحبه با کارگر قدیمی هوشنگ حسنی در مورد وضعیت کارگران و زحمتکشان ایران (۴)



\*\*\*

ادامه میارزات کارگران علیه لایحه نئولیبرالی قانون کار

\*\*\*

آسیای وحشی و غرب متمدن ( ۱ )

\*\*\*

به مناسب شانزده آذر روز دانشجو

\*\*\*

بمناسبت سی و سومین سالگرد اعدام رفیق قدرت فاضلی

\*\*\*

گشت و گذاری در فیسبوک پاسخ به چند پرسش

## فیدل کاسترو، رهبر انقلاب کوبا در سن نود سالگی درگذشت



فیدل کاسترو رهبر انقلاب ضد امپریالیستی کوبا به مدت ۴۵ سال بطور فعال در راس حزب و دولت کوبا قرار داشت و در سال ۲۰۰۸ میلادی به دلیل کهولت سنی و بیماری، رسماً از مقام ریاست جمهوری و تمام وظایفش کناره‌گیری و برادرش رئول کاسترو جانشین وی گردید.

کوبا قبل از انقلاب ملی و دمکراتیک ۱۹۵۹ همیشه مستعمره آمریکا بود، نوکر دست به سینه آمریکا دیکتاتور مشهور، ژنرال کودتاچی آقای "فولخنثیو باتیستا نالدیوار که فاسد، قاچاقچی، آدمکش، همدست مافیای بود، منافع امپریالیسم آمریکا را در کوبا تأمین می‌کرد. کوبا با تولید تک محصولی نیشکرش وابسته به آمریکا بود. سرمایه داران بزرگ کشاورزی آمریکا، تمام مناطق حاصلخیز کوبا را به زیر سلطه خود در آورده، دهقانان را به برده‌های خویش بدل کرده و توده مردم کوبا را غارت می‌کردند و کالاهای تولید شده در کوبا را به آمریکا وارد کرده از آن سودهای سرشار می‌بردند. بزرگترین قمارخانه‌های جهان در هاوانا بود که با دست مافیای و سرمایه‌های آمریکائی می‌چرخید. امپریالیسم آمریکا کوبا را به بزرگترین فاحشه‌خانه قاره آمریکا و محل خوشگذرانی سرمایه داران فاسد بدل کرده بود، تا آنها از آزادی‌های بی‌قید و شرط خویش با اسارت بردگان جنسی در کوبا و بدون هراس از نقض حقوق بشری خانواده‌ها و زنان کوبائی از همه "مزایای" نقض حقوق بشر و حقوق انسانی متمتع شوند. انقلاب کوبا تحت رهبری فیدل کاسترو و هم‌زمش رفیق چه‌گوارا، این فشر انگل را جارو کرد، زمینها را ملی نمود، و به دیکتاتوری "باتیستا" که به حقوق بشر احترام نمی‌گذاشت و شکنجه و آدمکشی و بی‌حقوقی را در کوبا با یاری آمریکا رایج کرده بود، پایان داد. مردم کوبا برای نخستین بار آموختند که حق کار، حقوق بشر است؛ آنها آموختند که حق تحصیل اجباری رایگان حقوق بشر است؛ آنها آموختند که بهداشت مجانی حق آنهاست؛ آنها آموختند که زن و مرد دارای حقوق مساوی‌اند و زحمتکشان دارای حقوق انسانی بوده و باید به این حقوق و ارزش واقعی دست پیدا کنند و باید به این حقوق ارج گذاشت. در زندانهای "باتیستا" بسته شد، شکنجه‌گران به سزای اعمال خود رسیدند، ضد انقلاب فرار کرد و در فلوریدای آمریکا مورد حمایت سازمان امنیت آمریکا قرار گرفت و تا به امروز نیز بر ضد تمامیت ارضی و حق حاکمیت ملی کوبا خرابکاری می‌کند. انقلاب بود که حقوق بشر را به کوبا آورد و این امپریالیسم آمریکا و نوکرانش بودند که ناقض حقوق بشر و حامیان جنایتکار آن‌اند. آنوقت امپریالیسم آمریکا چهره زشت خویش را نشان داد و تصمیم گرفت به مردم کوبا و تمام مردم آمریکای لاتین درس بدهد که جرات نکنند به دیکتاتوری امپریالیسم آمریکا تجاوز کرده و "حیات خلوت" آرام آمریکا را بر هم بریزند. آنگاه نخست مفتضحانه به کوبا توسط مزدوران آمریکائی حمله کردند که این تجاوز معروف به "تجاوز خلیج خوکها" توسط خلق کوبا به رهبری فیدل کاسترو در هم شکسته شد. سپس ماشین تحریم و تبلیغات امپریالیسم به راه افتاد تا دمار از روزگار مردم کوبا که جرات کرده اند انقلاب ضد آمریکائی انجام دهند، در آورد. اسلحه جنایتکارانه تحریم برای نخستین بار بر ضد کوبا به کار گرفته شد که طولانی‌ترین دوره تحریم در تاریخ بشریت است. ما ایرانی‌ها و عراقی‌ها و حتی مردم شوروی سابق و لهستان دوران رویزیونیستها و بسیار مردم جهان طعم تلخ این تحریمهای ضد بشری را چشیده‌اند.

انقلاب کوبا تحت فرماندهی فیدل کاسترو ضربه بزرگی بر امپریالیسم آمریکا در آمریکای لاتین وارد ساخت و استقلال و آزادی را برای زحمتکشان به ارمغان آورد و این انقلاب الهامبخش میلیونها مردم تحت ستم آمریکای لاتین بوده است. کوبا موفق شد با تحولات انقلابی به مسائل مهمی از قبیل بهداشت و درمان و آموزش و خدمات، پاسخ درخشانی دهد و نیازهای اولیه ملت را تأمین کند. ماهیت انقلاب کوبا دمکراتیک و ضد امپریالیستی بود. این دستاوردهای انقلاب کوبا هنوز هم در آمریکای لاتین بعد از بیش از نیم قرن بی-همناست.

انقلاب کوبا اما در شرایط بروز رویزیونیسم خروشچفی و تشدید اختلافات ایدئولوژیک در جنبش کمونیستی رخ داد. حزب کمونیست چین و حزب کار آلبانی در مقابل تزه‌های خاننانه و ضد کمونیستی کنگره سیاه بیستم حزب کمونیست شوروی به سردمداری خروشچف پرچم دفاع از استالین و مارکسیسم لنینیسم را بر افراشتند و به زیر بار دکترین کیش "شخصیت استالین" و سوسیالیسم زدائی خروشچف مرتد که چیزی جز احیای سرمایه داری نبود، نرفتند و از سی سال دیکتاتوری پرولتاریا تحت رهبری رفیق استالین قاطعانه دفاع نمودند. کوبا تحت رهبری فیدل کاسترو در نزاعی که در گرفته بود نتوانست جانب دیکتاتوری پرولتاریا را بگیرد و سرانجام به جبهه ضد استالینی و رویزیونیستی خروشچف و شرکاء لیبیک گفت به این امید که با کمک های رویزیونیستهای ضد انقلابی به ادامه

انقلاب و "استقرار سوسیالیسم" بردارد. کوبا از همان سال ۱۹۷۲ در شورای تعاون اقتصادی، "کومه کون" تحت رهبری بورژوازی نوحاسته شوروی ادغام شد و اقتصادش را به دُم سیاست اقتصادی نواستعماری شوروی گره زد. گرچه شورای تعاون اقتصادی در ۱۹۴۹ تاسیس گردید ولی شوروی مبداء سیاست نواستعماری خود را نسبت به آن در کنگره بیستم حزب کمونیست اتحاد شوروی در سال ۱۹۵۶ بنیاد نهاد. خروشچف در گزارش خود به این کنگره گفت:

"امروز دیگر لازم نیست که هر کشور سوسیالیستی ضرورتاً همه شعب صنایع سنگین را رشد دهد..... اکنون چون در میان کشورهای سوسیالیستی دوستی نیرومندی حکمفرماست، قابلیت دفاع و امنیت آنها می تواند بر قدرت صنعتی مجموعه اردوی سوسیالیسم متکی باشد. هر کشور اروپائی دموکراسی توده‌ای می تواند در زمینه رشد آن شعب صنعتی و در تولید آن نَعْمی تخصص یابد که برای آن واجد مقدمات طبیعی و اقتصادی مساعدی است." (تاکید از ما است- توفان).

این سیاست رویزیونیستی در خلال بیش از سه دهه طی مراحل چند جامه عمل پوشید و کشورهای "سوسیالیستی" را به صورت زائده-هائی در اقتصاد امپریالیسم نوحاسته شوروی ادغام کرد. سیاست ویرانگر رویزیونیستها بر این امر استوار بود که مواد اولیه و مواد خام صنایع "تخصص یافته این کشورها را در دست خود متمرکز سازند. در آغاز کشورهای دموکراسی توده‌ای در پی آن بودند که این مواد را از منابع مختلف به دست آورند تا در دام وابستگی نیفتند، اما شوروی به تدریج آنها را از ابتکار بازداشت و خود را به صورت یگانه منبع تحصیل مواد خام و اولیه لازم صنایع آنها در آورد. این سیاست نواستعماری، کشورهای عضو "کومه کون" را به سوی اقتصاد وابسته تک محصولی و صنایع سبک تولیدی سوق داد و آنها را از استقلال اقتصادی باز داشت. چنین سیاست ارتجاعی را می توان در اقتصاد بلغارستان، لهستان، مجارستان و... و کوبا مشاهده کرد. اگر بلغارستان در تولید لبنیات و پنیر بلغاری درجا زد، کوبا نیز به تولید نیشکر به عنوان عمده ترین تولید صنعتی داخلی بسنده نمود و افسار اقتصادی اش را به دست اردوگاه رویزیونیستی سپرد و عملن به زائده اقتصادی و سیاسی اتحاد شوروی تبدیل گشت.

گرچه دولت فیدل کاسترو در پی سیاستهای ماجراجویانه خروشچف که از بالای سر حق حاکمیت ملی کشور کوبا به زد و بند با جان اف کندی پرداخت و با قمار سیاسی و غیرمسئولانه جهان را به لبه پرتگاه جنگ جهانی سوم کشانید، به مخالفت با خروشچف برخاست، گرچه که فیدل کاسترو در زمان تجاوز شورویها به کشور چکسلواکی که راه پیشنهادی اقتصادی رویزیونیستها را در پیش گرفته بود به انتقاد دست زد، ولی به علت فقدان اصولیت کمونیستی سرانجام تسلیم رویزیونیستها شد، به طوری که بر تجاوز سوسیال امپریالیسم شوروی به افغانستان که فاجعه به بار آورد، صحنه گذارد و به حیثیت خویش در میان ممالک غیر متعهد جهان که کاسترو را به ریاست مجمع خویش برگزیده بودند، ضربه مهلکی وارد ساخت.

با فروپاشی شوروی در ۱۹۹۱، شورای تعاون اقتصادی، "کومه کون" نیز یکشنبه فروپاشید و کوبا نیز در این بحران فرو رفت. امپریالیسم آمریکا از فرصت بهره جست و با تشدید تحریمهای اقتصادی جنایتکارانه تحت رهبری جرج بوش و بیل کلینتون فشارهای مضاعفی را در دو مرحله از سالهای ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۶ بر اقتصاد کوبا اعمال کرد تا این کشور را به زانو در آورد. امپریالیسم آمریکا تمام کشتیهای خارجی و هرگونه سرمایه گذاری در کوبا را بطور غیر قانونی متوقف کرد. نتیجه اینکه امروز وضعیت کشاورزی کوبا بسیار اسفناک است. دو سوم از زمینهای کشاورزی کوبا قابل کشت نمی باشد، نیمی از تراکتورهای کشاورزی فاقد کیفیت لازم برای استفاده هستند. در یک کلام تولیدات کشاورزی هم اکنون در سطح پائین تر از تولیدات کشاورزی در سالهای ۱۹۸۰ است. خودکفائی کشاورزی کوبا حدوداً پنجاه درصد است. یعنی ۱۸ درصد از نیروی کار، برابر با ۴ درصد از تولید ناخالص ملی.

در طی سه سال پس از فروپاشی شوروی تولید ناخالص ملی کوبا ۳۴ درصد سقوط کرد. در کل ۴۷ درصد از تولید کشاورزی کوبا سیر نزولی داشته و واردات کوبا از ۸ میلیارد دلار در سال به ۲ میلیارد دلار کاهش یافت. به تبع این سیر نزولی حد متوسط کالری برای هر نفر به ۱۸۵۰ کالری در روز کاهش یافت که به زیر خط مرز حداقل کالری که ۲۱۰۰ کالری است سقوط کرد و موجب کمبود پروتئین در بین مردم زحمتکش گردید.

در بستر فشارهای تحریم خارجی و رکود داخلی، دولت کوبا ناچار گردید دست به رفرمهایی بزند. رفرمهای بورژوازی نظیر گسترش خصوصی سازیها در بخش صنایع کوچک که در سال ۱۹۹۴ آغاز گردید. این خصوصی سازیها به ۲۷ درصد افزایش یافت که ۱۲ درصد از تولید ناخالص ملی را شامل می شود. تا قبل از سال ۱۹۸۹، ۴ درصد از صنایع تولیدی کوچک خصوصی بودند. اکنون روند خصوصی سازیها در حال رشد است و شتاب می گیرد. رکود تولید در بخش صنایع کوچک، فقدان سرمایه کافی و نازل بودن سطح دستمزدها و تقویت انگیزه های مادی و یا ذینفعی مادی برای رشد تولید علل سیاستهای نوین و رفرمهای جدید تعریف شده است که این روزها از آن بسیار سخن می رود. اکنون دستمزدها در بخش تولیدات دولتی از بخش خصوصی به مراتب نازل تر است و دولت اعلام نمود که امکان افزایش دستمزد در بخش دولتی وجود ندارد. و لذا تمایل بخشهای وسیعی از مردم به سوی بخشهای خصوصی رو به فزون است و دولت نیز خود مشوق این امر است. طبیعتاً این امر موجب افزایش نابرابریهای اقتصادی در بین مردم می گردد و به تشدید مبارزه طبقاتی می انجامد. شرکت مردم در روند اقتصادی جامعه بسیار پائین است و در رسانه های داخلی نیز کمتر به اینگونه

معضلات می‌پردازند... در بستر چنین شرایط اقتصادی و اجتماعی است که کوبا از احیای روابط دیپلماتیک و تجاری با آمریکا استقبال کرده تا با رفع تحریمهای اقتصادی بتواند به اقتصادش سر و سامان دهد...

اما تجربه تحریم جنایتکارانه کوبا نشان می‌دهد که هرگز به امپریالیسم آمریکا و هیچ کشور امپریالیستی نمی‌توان و نباید اعتماد کرد و با اتکا به نیروی مردم و اتخاذ سیاستهای دیپلماتیک صحیح و سودجستن از تضادهای بلوکهای امپریالیستی و سرمایه‌داری و توازن طبقاتی، می‌توان در مقابل تجاوز به استقلال و تمامیت ارضی خویش مقاومت کرد و توطئه‌های نیروهای استعماری را خنثی ساخت. امپریالیستها به هیچ چیز جز به منافع سرمایه مالی خود پایبند نیستند. امپریالیستها هرگز نمی‌توانند دوست بی‌غرض کشوری باشند. امپریالیستها همیشه دشمنند. تا امپریالیسم در جهان وجود دارد، امنیت نیست و جنگ نمی‌تواند از بین رود. امپریالیسم یعنی تروریسم عریان. این واقعیتی است که باید ببینیم. در زمانهای بحران، ماهیت، این بازیگری‌های "دموکراتیک" برملا می‌شود. امپریالیسم آمریکا تروریست، جاسوس، ناقض حقوق اساسی انسانها و دشمن شماره یک بشریت است و خلق کوبا به چنین هیولائی هرگز نباید اعتماد بکند، اگرچه این غول بی‌شاخ و دم پس از پنجاه سال ترور و توطئه در لباس دوست ظاهر شده حتی به نماد رهائی کوبا یعنی چه گوارا "مهر می‌ورزد" و عکس یادگاری بجای می‌گذارد!! فراموش نکنیم به دستور رسمی روسای جمهور آمریکا تا به امروز ۶۰۰ بار به جان فیدل کاسترو سوء قصد کردند که از نظر حقوق بین‌الملل جنایت و اقدام به قتل محسوب می‌گردد. عاملان این سوء قصدها باید در مقابل دادگاههای جهانی قرار گیرند.

در ضمن فراموش نکنیم که "سلطنت طلبان" کوبائی فراری در فلوریدای آمریکا در مرگ فیدل کاسترو شادمانی و پایکوبی نمودند و این نشانه بی‌وجدانی و بربریت این خوکهای کثیف در سراسر جهان است. رسانه‌های گروهی تبلیغاتی و دروغگو و عوامفریب غربی نیز تا توانستند بر این تصاویر مضمّن کننده تکیه کردند تا بر ماهیت انقلابی انقلاب کوبا پرده‌ای از فراموشی و دروغ بکشند. خوب است که این دسیسه امپریالیستها را نیز به خاطر بسپاریم.

شکل ویژه انقلاب کوبا و نقش روشنفکران در آن، یک جنبه نامناسب نیز با خود به همراه داشت که حزبیت را به زیر پرشش برد و در نزد تفکرات خرده بورژوائی و منش فردی روشنفکران و روحیه قهرمان پروری به حرکت‌های چریکی شهری در آمریکای لاتین و سپس در سراسر جهان و از جمله در ایران دامن زد که صدماتش را تا به امروز طبقه کارگر ایران در نتیجه این انقلابیگری خرده‌بورژوائی بر اندام خویش حس می‌کند. گرچه که در خود کوبا بعد از پیروزی به این نقاط ضعف توجه شد، ولی تأثیرات منفی آن تفکرات انحرافی با سوء استفاده طبقاتی در سراسر جهان باقی ماند و ابزاری برای مخالفت با حزبیت سیاسی طبقه کارگر گردید.

حزب ما همواره به انقلاب کوبا ارج نهاده است و از دستاوردهایش حمایت کرده و امپریالیسم خونخوار آمریکا را محکوم و افشا ساخته است. لیکن واقعیت این است که رهبران کوبا با پیروی از رویزیونیسم شوروی و ادغام شدن در "کومه کون" ضربه مهلکی به اقتصاد و آینده کوبا زده و اکنون میوه تلخش را می‌چینند. اصولاً هر انقلاب مردمی یا به سوی سوسیالیسم و دیکتاتوری پرولتاریا می‌رود یا در مرحله اولیه درجا می‌زند و بورژوازی مجدداً قدرت را در شکلی دیگر به کف می‌گیرد. شق وسطی وجود ندارد. از سویی باید تأکید کرد که استقرار ساختمان سوسیالیسم در یک کشور کوچک از نظر عملی ممکن نیست، مگر این که متحدین نیرومندی در کنارش باشند. کوبا با توجه به رشد جمعیت و مساحتش، با توجه به محدودیتهای فراورده‌های داخلی‌اش، حتی اگر کشوری سوسیالیستی می‌بود در شرایط فقدان دژهای سوسیالیستی امکان بقاء طولانی نمی‌داشت و در محاصره دراز مدت تحریم اقتصادی و گرسنگی و عقب ماندگی صنعتی تاب نمی‌آورد. ما از اینکه انقلاب کوبا تحت رهبری فیدل کاسترو توانست به بخشی از نیازهای مردم پاسخ گوید، به استقلال ملی دست یابد و زورگوییهای جنایتکارانه امپریالیسم آمریکا را بر نتابیده و بیش از پنج دهه مقاومت کرده، ارج می‌نهیم و از خلق کوبا قاطعانه دفاع می‌کنیم و درگذشت فیدل کاسترو رهبر انقلاب کوبا را به مردم زحمتکش کوبا تسلیت می‌گوییم. از انقلاب کوبا و از شکست سایر انقلابات باید آموخت و با تکیه به مارکسیسم لنینیسم خود را برای انقلابات سوسیالیستی آینده آماده کنیم.

## حزب کار ایران (توفان)

یکشنبه هفتم آذر ۱۳۹۵

[www.toufan.org](http://www.toufan.org)

**امپریالیسم آمریکا تروریست، جاسوس، ناقض حقوق اساسی انسانها و ملل و دشمن شماره یک بشریت است**

## حاشیه نشینی و گسترش فقر در ایران (۱)



قریب به چهار دهه از عمر نظام ننگین جمهوری اسلامی ایران می‌گذرد، نظامی که قرار بود «حامی و حافظ» مستضعفین باشد. امروز کفایت نگاهی به وضعیت کشور انداخت و دید تا چه اندازه این ادعا با واقعیت همخوانی دارد. هر جا که دست بگذارید، سامانی نمی‌یابید جز اختلاس، دزدی، فساد که از برکات نظام مبتنی بر سرکوب و زندان و شکنجه و کشتار مردم دادخواه و آزادیخواه است. اما آنچه در برابر این سامان به نایب‌سامانی رسیده است، خود را در تمامی عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، علمی و آموزشی نشان می‌دهد. گسترش هر چه بیشتر پدیده بیکاری و فقر که ریشه بی‌نظمی‌ها، ناهنجاری‌ها و آسیب‌هایی نظیر بیکاری، اعتیاد، فقر، خودکشی، طلاق و... هستند، موجب نگرانی سران نظام اسلامی ایران شده است. خطیب نماز جمعه فاروج با اشاره به مطالبات رهبر معظم انقلاب اظهار کرد: «حاشیه نشینی شهرها و معضلات جمعیتی، مسائل اجتماعی مانند اعتیاد، خشونت و ناامنی، مشکلات خانوادگی مانند طلاق و مسائل اقتصادی مانند بیکاری و سرقت و جرایم مالی و... مصادیق عینی آسیب‌های اجتماعی است که مقابله با آن و هدایت جامعه به سمت دوری از این معضلات از دغدغه‌های رهبر معظم انقلاب است» می‌بینیم که آش آنقدر شور شده که ولی فقیه هم اذعان دارد، منتها به جای یافتن ریشه‌های این معضلات اجتماعی و ارائه راه حل‌های منطقی «سوراخ دعا را عوضی گرفته است» برای خطیب نماز جمعه حجت الاسلام قلی‌زاده نسخه علاج این بیماری اجتماعی را در حاشیه می‌نویسد که در متن اشکالی بوجود نیورد. «با اشاره به تلاش دشمنان نظام اسلامی در تقویت آسیب‌های اجتماعی، خواستار توجه به نقش دین و دینداری در مقابله با این آسیب‌ها» هستم. (تأکید از - توفان) می‌بینیم که «رهبر» از بالای سر دانشگاهیان، کارشناسان و متخصصین این مملکت به یکباره دستور میدهد به «نقش دین» بیشتر توجه شود تا معضل حل گردد. اولاً باید پرسید در یک نظام دینی که معیار و محور جامعه دیانت است و ارگان‌ها و نهادهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی از آن تبعیت میکنند، چرا باید «دین و دینداری» آنقدر کم‌رنگ شده باشد که «اعتیاد، خشونت و ناامنی، مشکلات خانوادگی مانند طلاق و مسائل اقتصادی مانند بیکاری و سرقت و جرایم مالی و غیره... به عنوان مصادیق آسیب‌های اجتماعی» مجال بروز بیابند؟ آیا رهبر انقلاب نمی‌داند که «شکم گرسنه دین و ایمان نمی‌شناسد»؟ بدون تردید او به این امر واقف است، ولی دستگاه زر و زوری را که بر مسندش تکیه زده است، جز با آسیب‌رسانی‌های اجتماعی برجا نمی‌ماند. او خوب می‌داند که با پرده «دیانت» نمی‌تواند چهره کریمه نظام سرمایه‌داری، این باعث و بانی ناملایمات اجتماعی را ببوشاند. این نظام سرمایه‌داریست که برای کسب حداکثر سود، کارگر را از گردونه تولید به بیرون پرتاب می‌کند و او را آواره کوچ و خیابان می‌سازد، نه بی‌توجهی کارگر به اعتقادات «دینی» اش. آیا می‌توان گفت که روی آوردن کشاورزان به شهرها به دلیل نبود امکانات زیستی در روستاهای کشور و از این طریق به حاشیه کشانده شدن آنان به حاشیه کلان شهرها نتیجه «بی‌توجهی به دین و دینداری» آنان است؟

نه! حاشیه نشینی خود معلول نظام سرمایه‌داریست. که توأم با عدم مدیریت در امر اقتصاد کلان کشور بوجود می‌آید. ما در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین با این پدیده روبرو هستیم و این نشان می‌دهد که نظام اقتصادی مبتنی بر مالکیت خصوصی بر ابزار تولید هر جا که سایه افکنده است، آثاری این‌چنین از خود بر جای می‌گذارد. البته می‌توان مانند رهبر انقلاب مدعی شد که آنان هم از «دین» روی برگردانده‌اند!

سرشماری نفوس و مسکن سال ۱۳۹۵ در حال اجراست و همه چشم انتظارند تا بر اساس نتایج دقیق آن از آخرین تحولات جمعیتی ایران آگاه شوند. یکی از دغدغه‌های رهبر انقلاب که دور از انتظار نیست، افزایش نرخ مهاجرت روستا به شهر و تخلیه شدن بیش از حد روستاهاست. به هر حال باید منتظر شد تا نتایج این سرشماری اعلام شود. ولی مطابق اظهارات محمد سعید ایزدی، معاون وزیر راه و شهرسازی، «در بیش از ۹۱ شهر ایران بیش از ۱۱ میلیون حاشیه نشین داریم» چندی پیش سایت «ایلنا» گفتگویی داشت با محسن ابراهیم پور استاد دانشگاه، او درباره فقر و حاشیه‌نشینی در کشور گفت: «بر اساس برآوردی که در دولت قبل انجام شد به صورت غیررسمی اعلام کردند که آمار حاشیه‌نشینی در کشور ۷ میلیون نفر است که غالباً در شهرهای تهران، کرج، مشهد، اصفهان و... ساکن هستند. ما «جمعیت دیژوره» کشور را سرشماری کردیم، «جمعیت دیژوره» جمعیتی است که نه به لحاظ واقعی اما به صورت قانونی یا عرفی در جایی ساکن است. بنابراین بر اساس شاخص‌های رسمی موجود در کشور می‌توان گفت در حال حاضر بیش از ۱۲ میلیون حاشیه نشین در کشور داریم که این تعداد دائماً در حال افزایش است». رئیس شورای عالی استانها نیز اظهار داشت که: «برخی از شهرها بیش از یک میلیون نفر حاشیه نشین دارند». در همین رابطه رئیس سازمان بهزیستی اشاره می‌کند که: «طبق آمار ۱۳ درصد از کل جمعیت حاشیه‌نشین کشور در خراسان رضوی سکونت دارند» به عبارتی «۳۶ درصد مردم مشهد و بالای ۵۰ درصد مردم سیستان و بلوچستان حاشیه نشین هستند» و این حاشیه‌نشینی با کاهش استانداردهای زیستی مناطق روستایی همبستگی مستقیم دارد؛ به بیان دیگر «بخش بزرگی از توسعه حاشیه‌نشینی مربوط به ره‌اشدن جامعه روستایی است». طی دو دهه اخیر جامعه روستایی کشور زیرساخت‌های خود را از دست داده است، به عنوان مثال شبکه‌های لوله‌کشی آب در این مناطق پس از حذف جهاد سازندگی پوسیده شده و بسیاری از منابع معیشتی روستاها از دست رفته است و این مهاجرت از روستاها به حاشیه شهرها عمدتاً ناشی از فقر و توسعه نیافتگی در جوامع روستایی است. بر اساس آمارهای رسمی کشور بیش از ۱۱ میلیون نفر در معرض فقر غذایی قرار دارند؛ «دهک اول، دوم، سوم و چهارم جامعه در تامین نیازهای اولیه خود همچون خوراک، پوشاک، مسکن، آموزش و بهداشت با مشکل مواجه‌اند که این دهک‌ها حدود ۲۸ میلیون نفر از افراد کشور را تشکیل می‌دهند». ادامه دارد

## ماهیت انجمن حجتیه و عوامل آن به قلم زنده یاد پیروزدوانی به مناسب

### هیجدهمین سالگرد ترور او (۱)

نقل از توفان دوره پنجم شماره ۵۷ مرداد ماه ۱۳۷۸



در ایران با عنوان بالا اعلامیه ای منتشر شده و دست به دست می‌گردد که ما آن را از جنبه اطلاعاتی که دارد برای هموطنانمان درج می‌کنیم. درج این اعلامیه از آن جهت نیز مهم است زیرا که بحث مربوط به انجمن حجتیه در ایران اخیراً گسترش یافته است و به ویژه پس از ترور آخوند رازینی به صفحات مطبوعات نیز کشیده شده است. عجیب این است که همه عمال رژیم با احتیاط به این معجون عجیب و غریب در ایران برخورد می‌کنند و هیچ‌کس حاضر نیست خطر مبارزه بی‌امان با آن را برای خود بخرد. جالب این است که دکتر ابراهیم یزدی رهبر نهضت آزادی و وزیر اسبق امور خارجه جمهوری اسلامی ایران که حتماً خودش از کارشناسان این رژیم است اخیراً در مصاحبه مطبوعاتی خود نقش عسگر اولادی مسلمان را در تماس با سازمان جاسوسی انگلستان از طریق مجاهدین افغانی مقیم پاکستان فاش ساخته است. این اعلامیه که مدتی است در اختیار «توفان» قرار دارد و به همین نکته نیز اشاره دارد. در ضمن، به نادرستی همان اشتباه مصطلح را تکرار کرده که گویا توده‌ای چپ است. پی بردن به ماهیت و شناختن این دستگاه‌های مخوف امپریالیستی در میهن ما و نقشی که آن‌ها از گذشته در مبارزه علیه کمونیسم داشته‌اند بسیار ضروری است تا کمونیست‌ها دیده بگشایند و ببینند که ارتجاع برای نابودی آن‌ها از چه وسایلی سود می‌جوید. تا ببینند که ارتجاع جهانی برای مبارزه با انقلاب متحد است و به همین جهت باید نیروهای انقلابی در سطح بین‌المللی متحد شوند. انترناسیونالیسم پرولتاری پاد زهر اتحاد نامقدس ارتجاع است.

### اما انجمن حجتیه چه می‌گوید؟

ظاهراً این عده بسیار به اصول اعتقادات شیعه باور دارند. آن‌ها همانگونه که همه ما از کوچکی در گوشمان کرده و به خوردمان داده‌اند منتظر ظهور امام زمان هستند. باید مهدی منتقم از راه فرا رسد و با شمشیر آخته آنقدر کشتار کند تا خون به زانوی اسب مبارک حضرت برسد. آنگاه عدل و داد دنیا را می‌گیرد و اگر کسی زنده باشد می‌فهمد که زمین پس باید با عدالت و به دور از پستی و دنانت زندگی کند. ظهور یکبارہ حضرت و قتل عام وی از انسان‌ها تضمینی است که دیگر کسی به راه «بد» نرود. اینکه تا چه حد با کشت و کشتار می‌توان «امر به معروف و نهی از منکر» کرد شکستش در بیست سال حکومت نکبت بار اسلام عزیز در ایران به ثبوت رسیده است. افزایش فحشاء، دزدی، دروغ گوئی، رشوه خواری، کلاه برداری، جنایت، قاچاق مواد مخدر و افزایش تعداد معتادین از این قبیل اند. ولی ظهور حضرت شرائطی دارد که بدون آن، جنابشان تشریف فرما نمی‌شوند.

باید قتل و غارت و دزدی، فحشاء، کلاه برداری و تمام مصائب، بدی‌ها و زشتی‌های جهان آن هم نه فقط در ایران بلکه در همه جهان تا بدان حد غیر قابل تحمل برسد که چاره‌ای برای حضرت جز ظهور باقی نماند. اینکه چقدر این مهملات مسخره است جای خود دارد و موضوع بحث این بار ما نیست. آنچه در ایران «بد» است در اروپا و یا بسیاری از ممالک آسیایی و آمریکایی پسندیده است. حال چگونه حضرت سوار بر اسب می‌خواهد همه را با گذر از اقیانوس‌ها، هم رنگ ساکنین قم کند خدا می‌داند.

باری شرط ظهور حضرت از حد برون شدن زشتی‌هاست و لذا حجتیه به این نتیجه منطقی می‌رسد که برای تسریع ظهور حضرت باید به زشتی‌ها دامن زد تا زمینه برای گسترش ابدی عدالت با ظهور حضرت ممکن گردد.

لذا حجتیه علی‌الاصول نه باید به حکومت اسلامی که مدعی استقرار حکومت الهی بر زمین است اعتقادی داشته باشد زیرا استقرار «عدل اسلامی» در غیاب حضرت مانع ظهور ایشان است و قبول نیست. تئوری‌های حجتیه با تئوری‌های خمینی که هوادار «ولایت فقیه» بود در تناقض قرار می‌گیرد. ولی می‌بینیم که پیروان حجتیه و پیروان «ولایت فقیه» هر دو، دو دستی به زشتی‌های این دنیا چسبیده‌اند و تا جا دارد به آن دامن می‌زنند. اگر فریب خوردگان، از رهبران خود، بازخواست کنند که، به کدام دلیل به منزله فرد مسلمان به این جنایات متوسل می‌شوند دسته‌ای خواهند گفت که برای تسریع ظهور حضرت در تلاشند و دسته دیگر در پی زدودن «پلیدی‌ها» هستند. این تئوری استتاری برای اعمال شنیع آنهاست زیرا توسل به قصاص و سنگسار ظاهراً با هدف اصلاح جامعه صورت می‌گیرد و اگر انجمن حجتیه به اصول اعتقادی خود صمیمانه باور داشته باشد باید در درجه اول آن موانعی را که با ایجاد خوف و ترس مردم را به عدم ارتکاب جرم می‌کشاند از راه بردارد. آن‌ها برای سرکوب مردم مدافع نظرات خمینی اند و برای توجیه چپاول مردم، به تسریع در امر ظهور حضرت که ظاهراً پایان همه دردهاست متوسل می‌شوند. ببینید که این هیولا تا چه حد از نیروی مردم می‌ترسد و می‌خواهد آن را با افیونی به نام مذهب مسخ کند. حال به مطالعه متن اعلامیه بپردازید. «انجمن حجتیه یک شبکه مخفی مافوق ارتجاعی و وابسته به محافل قدرتمند فراماسونی انگلستان است که رهبر آن شیخ محمود حلبی می‌باشد. پایگاه ایدئولوژیکی این انجمن در حوزه علمیه قم است ولی در تمامی حوزه‌های علمیه و مراکز بزرگ آموزش مذهبی در

سراسر ایران دارای رکن های مهم و تعیین کننده است و بسیاری از آخوندهای قدرتمند و با نفوذ در حوزه های علمیه و ارگان های دولتی از اعضای این انجمن هستند. انجمن حجتیه عملاً هدایت چهار شبکه سیاسی علنی را در اختیار دارد که عبارتند از «هیئت مؤتلفه اسلامی»، «گردانندگان روزنامه رسالت»، اکثریت کامل «جامعه روحانیت مبارز» و «فدائیان اسلام». و البته این شبکه ها، تعدادی از جمعیت های کوچکتر را به نسبت نفوذ در میان افشار گوناگون کارگری و دانشجویی و فرهنگیان و زنان به وجود آورده اند که اینک در «تشکل های اسلامی همسو» گرد آمده اند.

گروه های تروریستی دولتی و غیر دولتی به همراه گروه های فشار اوباشان و از جمله «انصار حزب الله» و بخش اعظم فرماندهان رده بالای سپاه و بسیج و نیروهای انتظامی تحت هدایت این انجمن کار می کنند. این انجمن مافیای مالی در ایران را اداره می کند که چهار رکن و ارگان اصلی آن عبارتند از بنیاد مستضعفان و جانبازان، صندوق های قرض الحسنه بازار، کمیته امداد امام خمینی و آستان قدس رضوی. انجمن حجتیه از طریق دو لژ ماسونی انگلستان به اسامی «استروم ارگنتسیوم» و «گلدن داراین اوتر» با شبکه بین المللی صهیونیسم ارتباط دارد و اصولاً نام آن نیز یک نام یهودی است.

در آغاز سال ۱۳۵۸ شبکه حجتیه در ایران ۳۰ هزار عضو داشت و رهبر آن «شیخ محمود حلبی» توسط آیت الله حائری به خمینی پیغام فرستاد که حاضر است با وی بیعت کند و این نیرو را در اختیار او بگذارد، اما خمینی این بیعت را رد کرد و بعدها برای رهبران و اعضای انجمن حجتیه پیغام فرستاد که از کار خود توبه کنند و تسلیم او شوند. دعوتی که هیچ نوع حمایت اجرائی نیافت و بعدها این انجمن حجتیه بود که توانست بیشترین نفوذ را در پیرامون خمینی پیدا کند و بسیاری از سیاست های خود را از این طریق به کشور تحمیل کند. بسیاری از چهره های شناخته شده آن زمان حجتیه برای ذخیره سازی خود از جلوی صحنه عقب رفتند و به کار سازماندهی پنهان سرگرم شدند که حاصل آن، ایجاد گروه بندی های سیاسی نیمه علنی و نیمه مخفی (هیئت مؤتلفه، رسالت، فدائیان اسلام، جامعه روحانیت و تشکل های وابسته به آن ها)، مافیای مالی قدرتمند، هسته های رهبری سپاه و بسیج و ارگان های اطلاعاتی و امنیتی و گروه های تروریستی و فشار سرکوبگر بوده است. آن ها امروز پیگیرترین مدافع ولایت فقیه هستند و از نیروهای ساده اندیش مذهبی برای تسلط مطلق خود بر حکومت و در جامعه بهره می گیرند. تردید نباید داشت که ولی فقیه انتصابی کنونی جمهوری اسلامی اگر بخواد در خط دیگری جدا از خط آن ها حرکت کند با مقاومت و جنجال بسیار روبرو خواهد شد. امثال آیت الله ناصر مکارم شیرازی که سکان رهبری حوزه علمیه قم را به عهده دارد یا حجت الاسلام واعظ طبسی، تولیت آستان قدس رضوی در خراسان، شمشیر خود را برای چنین لحظه ای در زیر عبا دارند تا به محض نا همخوانی ولی فقیه کنونی با برنامه های حجتیه، به همراه یارانشان که در شورای نگهبان و مجلس خبرگان اکثریت مطلق آرا را به دست دارند، به بهانه دفاع از فقه و ولایت فقیه، او را فاقد صلاحیت فقهی اعلام کرده و کنار بگذارند. این نیروها چه در زمان خمینی که به دلیل مخالفت با دولت وقت با «ولایت مطلقه فقیه» مشکل داشتند و چه اکنون که علم «ولایت مطلقه فقیه» را برافراشته اند، در عمل نشان داده اند که کوچکترین اعتقاد و باوری به رهبری یا ولی فقیه در جمهوری اسلامی ندارند بلکه در شرایط کنونی ولی فقیه را پلکان قبضه قدرت خود کرده اند تا اگر خامنه ای سرنوشتی مانند احمد خمینی پیدا نکرد، یا به مرض سکنه و سرطان نمرد، یا هواپیمای حاملش سقوط نکرد، در فرصت مناسب به همان گوشه عزلتی رانده شود که منتظری و اردبیلی رانده شدند. برنامه «انجمن حجتیه» آن نیست که به طور مطلق و دائمی بر «ولایت فقیه» تأکید کند، بلکه «ولایت فقیه» یکی از شیوه های تسلط قدرت او بر جامعه است و اگر زمانی همین ولایت را در کنار خود نبیند، به هر شکلی او را سرنگون می کنند. جمهوری اسلامی با ولی فقیه و یا بدون ولی فقیه، اما با رهبری حجتیه، برنامه خدشه ناپذیر انجمن مذکور در ایران است. برخی از مراجع تقلید کنونی زیر نفوذ و تحت هدایت انجمن حجتیه عمل می کنند. در این میان به ویژه آیت الله ناصر مکارم شیرازی (برنده جایزه سلطنتی) که بیش از دیگران در اداره حوزه علمیه قم نقش دارد، از عناصر اصلی انجمن حجتیه است. آیت الله خزعلی که زمانی دبیر شورای نگهبان بود، از دیگر عناصر با نفوذ حجتیه در این مراکز می باشد. انجمن حجتیه با اعمال نفوذ کامل بر جنتی و امامی کاشانی کاملاً بر شورای نگهبان مسلط شده است و با تصرف اکثریت مطلق کرسی های «مجلس خبرگان رهبری» توسط عوامل و اعضای خود، بر این ارگان مهم تعیین کننده رهبر و ولی فقیه تسلط یافته است. اما یکی از مهمترین و مخفی ترین عناصر کلیدی که در تعیین استراتژی و تاکتیک راست ترین محافل حکومتی نقش مهم و تعیین کننده دارد و در میان مردم و احزاب سیاسی نا شناخته است، آخوندی به نام «منیرالدین حسینی» است، وی از سل ها قبل از انقلاب ۲۲ بهمن، در قم «آکادمی علوم اسلامی» را تشکیل داد. این آکادمی با «مرکز مطالعات استراتژیک» در انگلستان ارتباط مستمر و ارگانیک داشته و دارد. آکادمی مجموعه تحقیقات و پژوهش های خود در عرصه های گوناگون را به «مرکز مطالعات استراتژیک» در انگلستان ارسال می کند و در میان محققان و کارشناسان مربوط به امور ایران در انگلستان، منیرالدین حسینی به عنوان شخصی آگاه و مورد اطمینان شناخته شده است. بسیاری از عوامل انجمن حجتیه و از جمله احمد توکلی با سفارش و بودجه این آکادمی برای تحصیل و در عین حال فراگیری مسائلی خاص به انگلستان فرستاده شده اند. بودجه این آکادمی اینک توسط آیت الله خامنه ای تأمین می گردد و از مجموعه تحقیقات کارشناسی و رهنمودهای این آکادمی، عناصر رده بالای حکومت و مقامات مهم اطلاعاتی و امنیتی بهره برداری می کنند. یکی دیگر از عناصر مهم و کار کشته حجتیه در دستگاه ولایت فقیه، آخوندی به نام «راستی کاشانی» است. وی روابط بسیار نزدیکی با محافل وابسته به انگلیس دارد. «راستی کاشانی» نماینده خمینی در شورای رهبری سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی بود که عامل اصلی تعطیلی فعالیت این سازمان به مدت چند سال بود. وی اینک از مشاورین نزدیک ولی فقیه خامنه ای است. آیت الله مهدوی کنی از اعضای شورای رهبری حجتیه و از اعضای افشاء شده فراماسونی انگلستان و از بنیانگذاران جامعه روحانیت مبارز که تا اواسط ۱۳۷۴ رسماً دبیر کل این جامعه بود. از سوی بسیاری از آگاهان سیاسی مرد قدرتمند شماره یک کشور شناخته شده است. در مرداد ۱۳۷۴، مهدوی کنی در طول

اقامت نسبتاً طولانی خود در لندن از دبیرکلی جامعه روحانیت مبارز تهران استعفا داد ولی پیش از انتشار خبر استعفا وی، او با مهندس جعفر شریف امامی، لژ اعظم فراماسونی ایران و آخرین نخست وزیر غیر نظامی ایران دیدار و مذاکره کرد. شریف امامی سال ها رئیس مجلس سنا، نخست وزیر منصوب دربار، سرپرست بنیاد پهلوی بود و همیشه نقش پل ارتباطی بین روحانیون و دربار سلطنتی را به عهده داشت. در سال ۱۳۵۷ و همزمان با اوج گیری حوادث انقلابی و به دنبال نقشی که انگلستان و بی.بی.سی در حمایت از رهبری آخوندها در جنبش انقلابی به عهده گرفته بودند، شریف امامی مأمور تشکیل کابینه شد. او کابینه خود را با انگیزه آشتی دربار و روحانیت، کابینه آشتی ملی نام نهاده بود. با اشاره وی برای نخستین بار در سال ۵۷، روزنامه های رسمی کشور عکس خمینی را چاپ کردند. دولت شریف امامی عمر طولانی نیافت و خود او با اشاره اربابانش در انگلستان و آمریکا از کار کناره گرفت و مدتی بعد از نظرها پنهان شد و سپس کشور را ترک کرد. در سالهای پس از انقلاب، شریف امامی در انتقال بسیاری از سرمایه ها و ثروت های بنیاد پهلوی به حکومت جمهوری اسلامی نقش تعیین کننده ایفا کرد. او توانست شبکه عظیم فراماسونری ایران را از زیر ضربه جنبش انقلابی خارج کرده و آن را به کمک اعضای جدید حکومتی در جمهوری اسلامی، ترمیم و باز سازی کند و رابطه های جدیدی را نیز بین جمهوری اسلامی و انگلستان فراهم سازد. آشنایی دیرینه او با روحانیت ایران، در این زمینه برای او امکان چنین سازماندهی را فراهم ساخت. کناره گیری سران شناخته شده حجتیه از جنجال های روز و رایج در جمهوری اسلامی به ویژه در سال های بعد از ۱۳۶۱ و تجدید سازمان و حیات نوین آن در دوره جدید که اکنون به صورت مافیایی بر کشور تسلط دارد، می تواند حاصل توصیه های پیر پر تجربه ای نظیر شریف امامی باشد. در این میان مهدوی کنی بی تردید نقش اصلی و تعیین کننده به عهده داشته است. خمینی در باره کنی می گفت «به ایشان ارادت داشتیم، داریم و خواهیم داشت». همه چیز بر قدرت داخلی و پشتوانه جهانی امثال «کنی» ها بر مجموعه حکومت و ساختار سیاسی و ایدئولوژیکی حاکم دلالت دارد. همان قدرتی که اگر صلاح خود بداند و رهبر را در خط خود تشخیص ندهد، دم و دستگاه ولایت فقیه و رهبر و ... را یک شبه جمع خواهد کرد و طرح دیگری را برای اعمال قدرت به اجرا خواهد گذاشت. این قدرت در سال های پایانی حیات خمینی نیز از همین موقعیت برخوردار شد و پس از مرگ او نیز این اراده را با قدرتی بیشتر بردستگاه رهبری مجموع حکومت اعمال می کند. مهدوی کنی قصد دارد تا همه آخوندهای با نفوذ و مؤثر را پشت سر بازار در یک صف کند و جبهه «بازار- روحانیت» را در مسیر هماهنگ با سیاست های انگلستان به پیش ببرد. علاوه بر آن جامعه و عاقل که زیر نظر حجت الاسلام فلسفی (مرتجع شاه پرست) و نماینده اش حجت الاسلام اکرمی اداره می شود، از ارگان های با نفوذ انجمن حجتیه است که در پیش بردن خط کاری حجتیه در بین و عاقل و آخوندها و مردم مذهبی نقش مهم و فعالی دارد. «هیئت مؤتلفه اسلامی» از بازوهای قدرتمند و نیروهای مؤثر انجمن حجتیه است که از مرتجع ترین، عقب مانده ترین، جنایتکار ترین و ددمنش ترین افراد مانند عسکراولادی مسلمان (به دلیل اینکه برادرش کمونیست شد، پسوند مسلمان را به فامیلی خود اضافه کرد تا مرز بندی ایدئولوژیکی کرده باشد)، اسدالله بادامچیان، علی اکبر پرورش (قائم مقام دبیر کل مؤتلفه و سردبیر هفته نامه ارتجاعی «شما»)، مصطفی میرسلیم، محسن رفیق دوست، رضا زواره ای، اسدالله لاجوردی، ... تشکیل شده است. دبیر کل این سازمان عسکراولادی است که با ادعای سال ها مبارزه علیه رژیم پهلوی، با شرکت در مراسم «سپاس شاهنشاه» در سال ۱۳۵۶ در زندان و اظهار توبه نسبت به کارهایش علیه شاه و اظهار وفاداری به سلطنت پهلوی، به همراه تعداد زیادی از دوستانش آزاد شد و از آن زمان تا کنون سازمان یافته و هدایت شده علیه نیروهای انقلابی میهن توطئه می کند و به خاطر همین کارهایش، ولی فقیه خامنه ای او را به عضویت شورای تشخیص مصلحت نظام انتخاب کرده است. هیئت مؤتلفه اسلامی بسیاری از روحانیون و بزرگان حوزه های علمیه را زیر پر و بال خود دارند و عملاً به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم خط و ربط می دهند. در جریان دستگیری احزاب چپ در سال های ۶۱ و ۷۲، مأموران امنیتی انگلستان اطلاعات خود را برای شناسایی این نیروها از طرق مختلف (و از جمله توسط شورشیان مرتجع افغانی) به عسکراولادی رساندند و آنگاه به یاری لاجوردی جلاد در مقام دادستانی انقلاب، هجوم سراسری و خونینی به نیروهای چپ سازمان داده شد. سران این سازمان در جریان کشتار دسته جمعی زندانیان سیاسی نقش کلیدی داشتند که البته با تأیید خمینی صورت پذیرفت. میرسلیم وزیر ارشاد کنونی روابط مستقیم با عوامل فراماسونری انگلستان دارد که برخی از آنها را در ارگان های مختلفی مستقر کرده است. وی زمانی کاندیدای نخست وزیری از جانب بنی صدر بود و زمانی نیز مشاور فرهنگی خامنه ای در زمان ریاست جمهوری وی.

امپریالیسم انگلستان در دوران انتخابات اخیر ریاست جمهوری، با هماهنگی و کمک منحصر به فرد میر سلیم، خبرنگار بی.بی.سی را به ایران فرستاد و وی با مهره های مشخص حجتیه مانند ناصر مکارم شیرازی، بادامچیان، زواره ای و عامل بی خاصیت آنها یعنی ناطق نوری مصاحبه های مهمی انجام داد و پیغام ها آورد و برد. رضا زواره ای که از جمله کاندیداهای ریاست جمهوری بود، روابط نزدیک با فراماسونری دارد. زواره ای در پیش از ۱۳۵۸ یک وکیل درجه دوم بود و بیشتر کارهای مربوط به «شرخری» را انجام می داد و از این رو به «سید رضا شرخر» معروف بود و با ساواک نیز ارتباط داشت. اما پس از انقلاب در مقام دادستان انقلاب تهران عمل کرد و توانست در مقام حقوقدان شورای نگهبان عضو این شورا شود و عملاً بر سیاست های جاری کشور تأثیری مهم داشته باشد. ادامه در شماره آینده

**سرنگون باد رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی بدست مردم ایران**



ازکوزه همان برون تراود که در اوست

## رشد فساد در جامعه، ریشه در فیضیه و بازار دارد



در ایران روزی نیست که خبر داغ جدیدی شنیده نشود. آنچه در کشورهای دیگر می‌تواند دلیلی برای تغییرات بزرگ در ترکیب دولتها شود در ایران به مسائل عادی و روزمره تبدیل شده است. به مصداق «هر دم از این باغ بری می‌رسد، تازه تر از تازه تری می‌رسد» روزی نیست که خبری از دزدی و اختلاس، باند بازی و رشوه، اعتیاد و فحشا، شکنجه و تجاوز در صدر اخبار قرار نگیرد. آنقدر تعداد مجرمان که البته همگی «خودی» می‌باشند فراوان است و خلافکار یهپاشان زیاد و بزرگ است که هنوز خبری پخش نشده، کهنه، قدیمی و بی مقدار می‌شود زیرا فساد بزرگتر دیگری بر ملا می‌شود. و البته در هیچ موردی نیز مجرمان اصلی به سزای خود نمی‌رسند.

ولی اخبار از وقوع جرم در بین غیر خودیها، که همان مردم عادی می‌باشند نیز وجود دارد، کسانی که از روی فقر و بیکاری، نداشتن امکانات رفاهی و تفریحی، آموزشی و غیره دست به اعمال خلاف قانون و عرف جامعه می‌زنند و یا به دلایل مختلف اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی به سوی فساد کشیده می‌شوند. که البته عوامل انتظامی و قضایی با شدت تمام بدون هیچ گونه گذشتی با آنان برخورد می‌کنند تا امنیت اسلامی! را در جامعه برقرار کنند. و در این راه تا جایی پیش می‌روند که حتی در مواردی که در بقیه کشور های جهان جرمی محسوب نمی‌شود نیز به مردم فشار می‌آورند و مردم عادی را به خاطر تفریحات عادی و یا فعالیت‌های هنری، منحرف و فاسد می‌خوانند و آن‌ها را مجرم دانسته و به سرکوب آن‌ها می‌پردازند. ماساژ را جرم می‌دانند و به دستگیری مجرمان! می‌پردازند در حالی که «سعید طوسی»، که به کودکان تجاوز می‌کرده است، آزاد می‌باشد. گویا ماساژ کودکان! و تجاوز به آن‌ها جرمی محسوب نمی‌شود ولی ماساژ بزرگ سالان به عنوان شغل، عملی است مجرمانه!

الیه راست‌گو عضو شورای شهر تهران اعلام کرده است که سن اعتیاد و ارتباطات جنسی به ۱۳ سال کاهش پیدا کرده است. که علت را «با عدم تمایل به درک مشکلات اجتماعی»، ناشی از استفاده از اینترنت و ماهواره می‌داند. او معلوم نمی‌کند که با ممنوعیت اینترنت و ماهواره و کنسرت و فیلم و کتاب و میهمانی و در همان حال فراوانی مواد مخدر و بیکاری و گرانی و فقر چگونه می‌بایست اعتیاد و فحشا ریشه‌کن شود و حتی بطور مداوم، سن اعتیاد و ارتباطات جنسی و حتی سن فحشا کمتر و کمتر نشود؟

سن زنان کارتون خواب به ۱۵ سال رسیده است و تعداد معتادین چندین میلیون نفر است و در خیابانهای شهرهای پر جمعیت به راحتی، تن فروشان را در کنار خیابان، منتظر مشتری می‌توان یافت. ولی باز هم مسئولین نمی‌خواهند علتها را ببینند و کماکان گناه را بر دوش ماهواره و شبکه های مجازی می‌اندازند و با شدت و وحشیگری با معلول برخورد می‌کنند و زندانها را پر کرده‌اند از زنان و مردان. البته به غیر از سرکوب راه دیگری را نیز برای حل مشکلات پیشنهاد می‌کنند که ایجاد خانه‌های عفاف و تشویق مردان و زنان پیر و جوان به صیغه و یا عقد موقت، از آن جمله است که چیزی جز فحشا اسلامی نیست.

به خاطر دزدی برای سیر کردن شکم خانواده و یا تن فروشی برای محافظت از کودکان خود، می‌بایست مجازات شد و یا فرد معتادی که معلول این جامعه است می‌بایست به زندان بیافتد در حالی که مسببین جنایتکار و غارتگر حاکم به خاطر جرمهای بزرگتر، حتی کوچکترین مجازاتی نمی‌بینند.

به گفته دادستان تهران بودجه در نظر گرفته شده برای امور فرهنگی! ۶۰۰۰ میلیارد تومان است. که معلوم نیست ملاخور می‌شود و یا خرج تبلیغ برای (فحشاء اسلامی). البته هنوز سندی افشاگرانه در مورد نزول امدادهای غیبی! بر این بودجه منتشر نشده است ولی آنچه مسلم است بخش قابل توجه ای از آن، خرج جمع آوری تابلو فروشگاه ها، جمع آوری آنتن های ماهواره ای و دستگیری ماساژورها شده است.

نیروی انتظامی و دستگاه قضایی با بهانه‌های مختلف به آزار و اذیت مردم به ویژه جوانان دست می‌زنند و زندانهای ایران را از زنان و مردان ایرانی انباشته می‌کنند. و در همان زمان خودیهای دولتی، آلوده به انواع و اقسام جرمها می‌باشند و کسی نیز نیست تا خود از جرم و بزه بری باشد تا بتواند با فساد در میان مسئولان، مبارزه کند.

علت در چیست که تمامی مسئولان جمهوری اسلامی از ریز و درشت به انواع فساد آلوده اند و جامعه را نیز به فساد کشانده اند و در همان حال مردم عادی را با بهانه‌های مختلف به شدیدترین وجهی سرکوب می‌کنند؟

چرا بطور مداوم جمهوری اسلامی دلالتی غیر واقعی برای مفاصد اجتماعی مطرح می‌کند و مردم را به خاطر آن‌ها سرکوب می‌کند؟ مفاصد اجتماعی علت‌های گوناگونی دارد که در هر مورد خاص می‌بایست بررسی و علت بروز آن پیدا شود که در این مقاله جایی ندارد. آنچه در این نوشته به آن پرداخته می‌شود این است که چرا تمامی بند بند وجود جمهوری اسلامی و مسئولان آن، آلوده به انواع جرم و جنایت می‌باشند؟ و چرا مسئولان جمهوری اسلامی همه مردم را فاسد و مجرم و لایق و مستحق مجازات می‌دانند؟

واقعیت آن است که ریشه تمامی مشکلات موجود در جمهوری اسلامی از دو وجه اصلی این نظام برخاسته است که اولین علت آن نظام

سرمایه داری و دومین آن مذهب و روحانیت می باشد. نظام سرمایه داری در بهترین حالت خود نیز نمی تواند جامعه ای سالم و بری از جرم و جنایت بسازد. جامعه طبقاتی عاری از فساد، حتی در خواب و رؤیا نیز امکان پذیر نیست خصوصاً اگر سرمایه داران تجاری سنتی بر جامعه حاکم شده باشند. زیرا انگل ترین قشر از سرمایه دارانند. نه با تولید آشنایند و نه از علوم روز بهره می گیرند. هیچ نمی شناسند غیر از جا به جا کردن کالا و سود بردن بر

مبنای میزان سود ماهانه پول، که در زبان غیر بازاری می شود ربا و یا بهره و سود، و یا ننگه داری کالا و افزودن قیمت بر آن، یعنی احتکار. و این همه مربوط به زمانی است که قدرت دولتی در دست او نباشد ولی هنگامی که به نیروی حاکم بر جامعه تبدیل می شود دیگر خدا را بنده نیست!

بورژوازی تجاری سنتی که به «بازار» شهرت دارد در هماهنگی کامل با روحانیت و استفاده از مذهب، با سوار شدن بر انقلاب ۵۷، بر تمامی ثروت ایران چنگ انداخته است. بازاریان تمامی ایران را ارث پدری خود می دانند و با آن هر چه بخواهند می کنند. از گرفتن وامهای میلیاردی بدون باز پرداخت گرفته تا تملک بر معادن و کارخانه ها و جنگلها، برای به نابودی کشاندن آنها و به پول نزدیک کردنشان. از انباشتن بازار از جنسهای بنجل خارجی آنها بعد از چند بار دست به دست شدن و گرانتر شدن نرخ آنها گرفته تا فرا خواندن سرمایه داران خارجی به ایران برای سپردن تولید و زندگی کارگران به دست آنها، تا خود با فراغ بال به امر خدا پسند تجارت بپردازند! و بهشت موعود را برای خود، با پولهای باد آورده بر روی زمین بسازند.

دومین علت مشکلات جامعه ما روحانیت می باشد که قبل از غصب انقلاب مردم و حاکم شدن بر ایران تا حد زیادی بر کمکهای مالی بازار متکی بود ولی هم اکنون با کسب قدرت دولتی، به غاصب تمامی ثروت ایران تبدیل شده است و از آنجاییکه به هیچ قانون و ضابطه ای پایبند نیست و عمر خود را نیز کوتاه می بیند برای چپاول این مرز و بوم از هیچ تلاشی کوتاهی نمی کند. تمامی روحانیون در چپاول ایران سهیم هستند و هر مقدار قدرت بیشتری داشته باشند سهم بیشتری در چپاول دارند. روحانیت و بازار با سوء استفاده از مذهب به تحمیق و چپاول می پردازند.

با وجود آنکه دیگر همگان از غارت روحانیون و بازاریان باخبرند آقای روحانی می گوید که «اگر در یک گوشه ای فساد هست» نباید آن را بزرگ کرد و جار کشید و اجازه داد بعضی خیانتکاران که به خارج پناه برده اند، نظام را هو کنند. آقای روحانی در واکنش به گزارش های مربوط به فساد ۸ هزار میلیارد تومانی در «صندوق ذخیره فرهنگیان» و «بانک سرمایه» این در فشنای را می کند.

بر اساس این گزارشات، ۹۰ درصد تسهیلات بانک «سرمایه» به ۳۰ نفر داده شده است به طوری که تنها یک نفر به این بانک ۳۹۰۰ میلیارد تومان بدهکار است. بدهی که همانند مابقی بدهی ها هرگز پرداخت نخواهد شد.

دادستان تهران اعلام کرده است که پرونده واگذاری املاک شمال تهران به دادسرا ارجاع شده است ولی تا کنون عدل اسلامی! تنها شامل افساء کننده این پرونده شده است. و مجرمان تبدیل به شاکیانی شده اند که اعاده حیثیت میکنند که وا مصیبتا! آبروی مومنان! رفته است. و یاشار سلطانی روزنامه نگار ی که دست به افشاگری زده است هنوز در زندان است، به جرم افساء مدارک محرمانه!

آقای محمد جعفر منتظری دادستان کل از اختلاس ۱۲۰۰ میلیاردی می گوید و محسن اژه ای از حقوقهای نجومی سخن میراند که کویا هیچ گزارشی دریافت نکرده است و پرویز فتاح، رئیس کمیته امداد اعلام می کند که بر فعالیت «خبریه ها» و موسسه های «عام المنفعه» نظارتی وجود ندارد و از «کلاهبرداری» تعدادی از این موسسه ها خبر می دهد. و جالب است که در تمامی موارد علاوه بر افساء کنندگان تنها افرادی با مسئولیتهای پایین محاکمه و محکوم می شوند و مجرمین اصلی کماکان به غارت اموال عمومی ادامه می دهند.

در میان چهل دزد تهران، برادران لاریجانی از فعالترین هستند که علاوه بر رشوه گیری و زمین خواری، پرداختهای مردم به حسابهای دستگاه قضایی را از آن خود می دانند و حسابهای شخصی خود را به جای حسابهای دولتی قرار می دهند که تنها سود این پولهای واریز شده مردم چند ده میلیارد بوده است که تمام آن را ملاخور کرده اند و در این مورد نیز فقط افساء کنندگان دستگیر و به زندان انداخته شده اند. و حتی نماینده ای از مجلس که خواستار رسیدگی، البته به شیوه «ماست مالی» نیز شده بود، مورد غضب صادق لاریجانی رئیس قوه قضائیه قرار گرفته اند و تقاضای خفه کردن صدای او را داده است. حتی در مورد موضوع بابک زنجانی که از او به قدر کافی استفاده کرده و دیگر نیازی به او نداشتند نیز، بعد از «باز پس گیری» اموال «باد آورده و اهدایی مراکز قدرت» و اعلام حکم اعدام، او را بخشیده و برای روزی دیگر در جهت حفظ اسلام عزیز در آب نمک خواباندند. در صورتی که یک زور گیر جوان را که از روی فقر و نیاز دست به بزهداری زده است در عرض فقط چند روز دستگیر، محاکمه و اعدام می کنند تا امنیت اسلامی! برقرار باشد.

البته در کشوری که قاتلان فرزندان مرز و بوم را عالم و بزرگوار، که با معصومین! محشور می شوند، می نامند و بعد از اجر دنیوی بسیار، اجر اخروی نیز دریافت می کنند، جز این انتظار نیست مگر آنکه در بر پاشنه دیگری بچرخد.

یکی از این روحانیون که همنشین با حور و پری می باشد و با عالم ملکوتی ارتباط دارد آقای مکارم شیرازی است که به همراه خانواده خود تولید شکر در ایران را به ورشکستگی و تعطیلی کشانده اند تا به امر خدا پسند! تجارت شکر بپردازند.

ولی هرگز نباید روحانیون و بازاریان را ملامت کرد زیرا اسلام عزیز! از تولید سخن نمی‌گوید هر چه گفته است از تجارت است و سرمایه‌گذاری در امر تجارت، یا همان «مضاربه» که مقدمات «کلاه شرعی» ربا خواری را آماده می‌کند. اسلام عزیز آنقدر به تجارت اهمیت داده است که نه تنها زمینه محور تولیدات داخلی را برای بازاریان و روحانیت فراهم آورده است، بلکه زمینه سپردن تمام اقتصاد ایران را به امپریالیستها برای تولید در ایران نیز آماده کرده است و واقعیت آن است که مخالفان و موافقان برجام در درون جمهوری اسلامی تنها به منافع حقیر خود فکر می‌کنند و هرگز منافع ملی ایران را در نظر نمی‌گیرند.

متأسفانه خیانت‌های جمهوری سرمایه داری اسلامی تنها به نابودی تولید داخلی و غارت اموال عمومی توسط مومنان! و تلاش برای فروش ایران به سرمایه‌گذاران خارجی، «امپریالیستها» ختم نمی‌شود و علاوه بر داری‌های مردم ایران، به جان و ناموس مردم نیز نظر دارند و به انحاء مختلف به کشتار و تجاوز به مردان و زنان دست یازیده‌اند. هنوز شکنجه و تجاوز به شرکت‌کنندگان در راهپیمایی‌های اعتراضی سال ۸۸ توسط همکاران سعید مرتضوی از خاطره‌ها محو نشده است که در زمان محاکمه نمایشی سعید مرتضوی به جرم اختلاس (و نه شکنجه و تجاوز)، موضوع قاری متجاوز به جوانان در صدر اخبار قرار گرفته است و آنقدر آش شور است که بعد از انکار! توسط مسئولین، هم‌اکنون همگی از ریز و درشت به محکوم کردن فرد متجاوز می‌پردازند تا خود را پاک و مطهر و از فساد بری معرفی نمایند زیرا دیگر نمی‌شود آنرا پنهان و یا انکار کرد. ولی اشتباه است اگر تصور شود که او به سزای اعمال کثیف خود می‌رسد و عدالت برقرار می‌گردد.

تمامی اعمال و خلافکاریهای ریز و درشت مسئولین جمهوری اسلامی توسط روحانیون و بازاریان و اطرافیان آن‌ها ناشی از اعتقاد آن‌ها به قداست و حرمت مالکیت خصوصی و تلاش برای حاکم شدن بر مردمی که بر اساس اعتقادات مذهبی، توان تصمیم‌گیری ندارند و در صورت اختیار بر خود، منحرف و فاسد می‌شوند، می‌باشد. علت در تظاهر به اعتقاد به بهشتی که پر از حور و غلمان و شرابه‌های گوناگون است و بیان تمایلشان برای به دست آوردن غذا و شراب و حور و غلمان می‌باشد که نیازی به کار و فعالیت ندارد، و تلاش برای آماده کردن وعده‌های دروغین! بهشت در روی زمین برای خود می‌باشد. علت در این است که براساس قوانین اسلام عزیز! زندگی انگلی وعده خدا برای مومنان است. علت در این است که روحانیون، بازاریان و پیرامونیانشان حتی برای مردم قائل نیستند و از آنجا که خود را نماینده خدا می‌دانند تمامی اعمالشان را صحیح و مردم و خصوصاً مخالفینشان را مستحق عذاب و شکنجه و تجاوز و فقر و بی‌خانمانی می‌دانند و این همه حتی یک هزارم آنچه خدا برای مردم مستحق جهنم، در نظر گرفته است نمی‌باشد. مگر غیر از این است که تنها گروه کوچکی از بندگان مؤمن خدا به بهشت راه پیدا می‌کنند و مابقی می‌بایست برای همیشه آتش جهنم را تحمل کنند. جمهوری اسلامی تنها گوشه‌ای از وظایف خداوند را به عهده گرفته است. (این همان گفته علنی «حاج داوود رحمانی» رئیس زندان قزل حصار است که می‌خواست جهنم را مقابل چشم زندانیان عینیت ببخشد تا توبه کنند و ایمان بیاورند.) و مگر مومنان در بهشت از تمامی نعماتی که در این دنیا ممنوع است بهره نمی‌گیرند، پس مسئولین جمهوری اسلامی جرمی مرتکب نمی‌شوند وقتی تنها مقدار کمی از آنچه خدا به آن‌ها وعده داده است را در این دنیا برای خود فراهم می‌کنند. تا جمهوری سرمایه داری اسلامی به حیات ننگین خود ادامه می‌دهد در بر همین پاشنه می‌چرخد و تنها طبقه کارگر پیش‌تاز تحت رهبری حزب خود، توان تغییر بنیادی و حل تمامی مفاسد اجتماعی را دارد. تشکل در سازمانهای کارگری تحت رهبری حزب طبقه کارگر تنها راه رهایی است.

\*\*\*

## انتخابات آمریکا، پیروزی دونالد ترامپ، و اعتراضات وسیع مردمی

مبارزه انتخاباتی در آمریکا که بیش از یکسال مدام گوش و ذهن مردم را خراش میداد با پیروزی دونالد ترامپ پایان رسید. کارزار انتخاباتی بین دونالد رقیب، هیلاری کلینتون و دونالد ترامپ یکی از مفتضح‌ترین کارزارهای انتخاباتی در تاریخ آمریکا بود و در پائین‌ترین سطح، هم از نظر محتوا و هم از نظر شکل قرار داشت. هیلاری کلینتون وزیر سابق امور خارجه اوپاما از حزب دمکرات فردی ریاکار، حقه‌باز، جنگ‌افروز، فرصت‌طلب و تشنه قدرت است و بهیمن خاطر مورد نفرت بخش وسیعی از جامعه قرار دارد. دونالد ترامپ آشکارا نژادپرست، زن‌ستیز، ضد "خارجی"، ضد مهاجر، ضد کارگر، ضد مسلمان، ناسیونالیست فاشیست و حقه‌باز میلیارد است. هیچ عنصر مثبتی چه در سیاست داخلی و چه در سیاست خارجی در هیچ یک از این دو نامزد وجود نداشت. "انتخاب" ترامپ در بطن شرایطی صورت گرفت که بخش قابل ملاحظه‌ای از جامعه آمریکا از نظام دوحزبی بریده و به ادامه آن معترض‌اند. مردم از آنچه که در چند دهه گذشته بر سر سرشان آمده و کشور را در بحران فروبرده است ناراضی‌اند. اجرای سیاستهای نئولیبرالی که جمهوریخواهان از دوره ریگان تا کنون دنبال کرده و دمکرات‌ها هم آنرا ادامه داده‌اند زندگی مردم کم در آمد و طبقه کارگر را بسیار سخت کرده است. اجرای وسیع سیاست‌های خصوصی‌سازی بیشتر، تجارت آزاد، حذف قوانین ناظر بر کار و تولید، خصوصی کردن بیشتر بیمه‌های درمانی، وحتى حذف وسیع بیمه‌های اجتماعی و... و جهانی شدن امپریالیستی سرمایه (گلوبالیزسیون امپریالیستی) نه تنها شرایط وحشتناکی برای مردم کشورهای دیگر ایجاد نموده است بلکه برای کارگران و مردم کم در آمد و حقوق‌بگیر آمریکا هم مشکلات زیادی ایجاد نموده و سطح زندگی‌شان را پائین‌تر آورده است. در چنین شرایطی هر نامزدی که در گذشته در قدرت شرکت داشته و یا خود را نزدیک به محافل رسمی و شناخته شده قدرت معرفی نماید شانس عوامفریبی مردم را از

دست می‌دهد. و این بود سرنوشت هیلاری کلینتون از نظر آراء مردم. پس از آنکه حزب دمکرات برنی سندرز را از نامزدهای انتخاباتی حذف نمود، دونالد ترامپ حقه باز که هرگز مفامی در حکومت نداشته است بر اوج اعتراضات مردمی سوار شده و خود را بدیلی برای وضعیت موجود معرفی کرد. حزب جمهوری خواه آگاهانه و با هوشیاری از ترامپ خواسته بود که از عناصر اصلی و شناخته شده شریک در قدرت حزب جمهوری خواه فاصله گرفته تا عوامفریبی اش برد داشته باشد. این گونه بود که "رای مردم" دونالد ترامپ وابسته به وال استریت را به کاخ سفید پرتاب نمود. حال که خر جمهوریخواهان از پل گذشته است تمامی عناصر درشت حزب که به ترامپ "معترض" بودند برای کسب مقام در دولت او صف کشیده اند.

رسانه ها وابسته و یا حقوق بگیر از محافل قدرت، سعی میکنند که گناه "انتخاب" ترامپ را بگردن این و یا آن اقلیت نژادی و یا پلاتفرم سیاسی ببندازند. حقیقت این است که این انتخاباب رفراندمی بود بر علیه وضع موجود و دو حزب دمکرات و جمهوریخواه که مسبب آن هستند، رفراندمی بود بر علیه ادامه سیاستهای نئولیبرالی و تجارت آزاد که موجب حذف بسیاری از مشاغل شده و مردم را به بیکاری و ناامیدی کشانده است، رفراندمی بود بر علیه بحران مخرب اجتماعی و به تباهی کشاندن جامعه. تقسیم جامعه بر روی خط نژاد و جنسیت توسط رسانه ها و ادعا و تفسیر آنها مبنی بر این که در صد رای سیاه پوستان و لاتینی ها و زنان و یا این و آن گروه بالا و پائین رفته است پرده استتاری کشیدن بر روی این حقیقت است.

ترامپ یک ناسیونالیست شدیداً دست راستی است. در کمتر از دو هفته پس از اعلام نتایج انتخابات، ترامپ یک کابینه تمام عیار دست راستی و نژادپرست را سرهم بندی کرده است. عناصر افراطی حزب جمهوریخواه مانند جان بولتون و جولیان و گینگریچ که ترامپ آنها را به مقامهای کلیدی منصوب نموده است مورد نفرت جهانیان قرار دارند. پست مشاور اصلی کاخ سفید به استیو بانون تعلق گرفته است. بانون یک دست راستی است که رئیس کارزار انتخاباتی ترامپ و مدیر سایت نفوشتیست برایت بارت بود. این آقای سفید پوست با احزاب نئوفاشیست اروپا مانند جبهه ملی فرانسه، آلترناتیو آلمان، و حزب استقلال بریتانیا ارتباط برادرانه دارد. او یکی از رهبران جنبش "راست آلترناتیو" است که سازمانهای فاشیستی و نژادپرست را دربر میگیرد. سایت اینترنتی آقای بانون در تحقیر و چاپ مقاله بر علیه مسلمانها روی ناتانیاها را سفید کرده است. مقام رئیس کل در کاخ سفید آقای ترامپ به رهبر حزب جمهوریخواه، راینس پیربوس، اختصاص داده شد.

خوب است به برخی از نکات برنامه عمل کابینه ترامپ که در باره آنها آشکارا صحبت شده است نگاهی بیاندازیم.

به گفته خود ترامپ در برنامه "۶۰ دقیقه" اخراج دو تا سه میلیون مکزیکی و لاتینی از خاک آمریکا

به گفته داگ اریکسن، سناتور جمهوریخواه از ایالت واشنگتن و حقوقدان نزدیک به ترامپ، بررسی قانون جنائی کردن تظاهرات در کشور بعنوان تروریسم اقتصادی

به گفته کریس کوباک، رئیس گروه مهاجرت تیم انتقالی قدرت به ترامپ، او و مشاوران در نظر دارند پیشنهادی به ترامپ ارائه دهند که در آن یک برنامه ملی ثبت اسامی توریستهای که از کشورهای مسلمان به آمریکا می آیند در نظر گرفته شده است، که ثبت اسامی افراد ملیت مشخص در آمریکا سابقه دار است و به جنگ جهانی دوم و محبوس کردن ژاپنی ها در اردوگاه ها بر میگردد.

کریس کوباک در این زمینه در دولت بوش - چینی تجربه زیادی بدست آورده است.

بگفته کارل هیگی، عضو کمیته کارزار انتخاباتی ترامپ، در مصاحبه با فاکس نیوز، دولت ترامپ میتواند از همان طریقی که در جنگ جهانی دوم برای محبوس کردن ژاپنی ها بکار گرفته شد استفاده کند، آن طرح را دیوان عالی کشور به تصویب رساند و هیچ زمانی آنرا ملغی نکرد، طرح ثبت اسامی توریستهای مسلمان قانونی است و با قانون اساسی کشور مغایرت ندارد، قانون اساسی کشور توریستها را مورد حفاظت قرار نمیدهد بنابراین میتوانند مورد رفتاری قرار گیرند که در مورد آمریکائی ها غیر قانونی است.

برخی از افراد منتخب ترامپ ادعا میکنند که مسلمانان وحشی دارند قوانین شریعت را در خاک آمریکا اجرا میکنند!

آنچه مشاهده میشود بیانگر آن است که زندگی مردم در دوره ریاست جمهوری ترامپ بدتر تر از گذشته خواهد شد. از هم اکنون میلیونها و میلیارد ها در کابینه ترامپ دم از سطح بالای (!) دستمزد حداقل میزنند، اعتصاب کارگران برای افزایش دستمزد را محکوم میکنند، مالیات بردرآمد سرمایه داران را پائین می آورند، اتحادیه های کارگری و قوانین کار را زائد میدانند، افزایش دمای زمین را تصادفی میدانند، ....

تعداد حرکات نژادپرستانه در سطح کشور در دو هفته گذشته افزایش یافته است، اقدامات نژادپرستانه در سطح دانشگاه ها و حتی مدارس شدیداً افزایش یافته است. شعارنویسی بر روی دیوار در سطح شهرها بر علیه مهاجران و "خارجی" ها و ترسیم نشان های نازیستی ذهن مردم عادی را می آزارد. سازمان قبیح کوکلاس کلان در بعضی از مناطق دست به تظاهرات زده و قرار است که بحماییت از رئیس جمهورشان آقای ترامپ دست بیک تظاهرات سراسری بزنند. آقای دیوید دوک "سرشناس" و عضو سابق کوکلاس کلان به آقای ترامپ پیام تبریک ارسال داشته است. خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل!

در سیاست خارجی هم ترامپ روی دیک چینی و بوش را سفید خواهد کرد. آقای ترامپ که هنوز کارش را در کاخ سفید شروع نکرده است دارد از هم اکنون بر علیه ایران و چین عربده کشی میکند، او خواهان افزایش بودجه نظامی برای اشغال و تجاوز و گردنکشی است. خاورمیانه و آمریکای لاتین دومنطقه ای است که آقای ترامپ، رئیس جمهور "محبوب و منتخب" مردم نظر خاص به آنها دارد!

حقیقت این است که در نظام امپریالیستی آمریکا آنکه چه حزبی بر مسند قدرت بنشیند و چه فردی قدرت سیاسی را نمایندگی کند تأثیری در سیاستهای کلان نظام نخواهد داشت. سیاستها باید به بهترین وجهی به نظام خدمت کنند و منافع سرمایه داران را به بهترین شکل تضمین نمایند و اگر این خدمت و تضمین ایجاب کند که شکل و شمایل نماینده سیاسی عوض شود و سیاستها تعدیل گردند و

عومفریبی شکل خود را تغییر دهد گردانندگان نظام به انجام آن دست خواهند زد. و این چنین سرنوشت مردم گرفتار در چنبره این نظام تعیین خواهد شد.

بخشی از مردم فقیر که از عومفریبی های اوباما بریده بودند ، بامید یافتن روزنه ای به یک زندگی ساده و شرافتمندانه ، آلترناتیو ضد حکومتی خود را در مبارزات انتخاباتی برنی سندرز دیدند . اما حزب دمکرات با حذف سندرز و نامزد کردن هیلاری کلینتون منفور ، آنها را بسوی ترامپ سوق داد. این بخش از مردم در مدتی کوتاه توهم خود را از دست خواهند داد.

آن بخش از مردم که به هیلاری کلینتون تمایل داشتند پس از شکست انتخاباتی او دارند متوجه میشوند که حزب دمکرات خواست و توان مقابله با عروج فاشیسم را ندارد زیرا دمکرات های درشت یکی پس از دیگری خواهان همکاری با ترامپ هستند و مردم را به صبر و انتظار دعوت میکنند. این مردم دارند متوجه میشوند که حزب دمکرات شریک جرم است و خود یکی از پایه های ایجاد این شرایط نابسامان است. برنی سندرز که عکس العملی نسبت به حذف نامزدی خود نشان نداد و قبل از پایان انتخابات سعی کرد مردم را به زیر چتر حزب دمکرات بکشاند مجدداً عومفریبی خود را از سر گرفته است. او خواهان رفرم و بازسازی (!) حزب دمکرات شده است. ولی جمع بیشتری دارند باین نتیجه میرسند که این دو حزب در قدرت بهیچ وجه قابل تغییر نیستند و آنهایی که از بازگرداندن حزب دمکرات به دوران "طلائی" اش دم میزنند عومفریب محض هستند.

اما رئیس جمهور "منتخب" مردم در باره اجرای وسیع سیاستهای ارتجاعی خود خواب خوش خواهد داشت. دونالد ترامپ هنوز در صبح فردای پیروزی اش از خواب بیدار نشده بود که صدای اعتراض هزاران دوستدار صلح و آزادی و برابری در فضای کشور طنین انداخت. آقای ترامپ کور خوانده است که همه چیز به آرامی و خوشی خواهد گذشت و او و اعیان و انصارش میتوانند سیاستهای ارتجاعی و فاشیستی و نژادپرستانه شان را باجرا در آورند.

در فردای پیروزی دهها هزار نفر در شهر نیویورک دست به تظاهرات زدند و اعلام کردند که ترامپ یک راسیست و دست راستی است. آنها بر علیه نژادپرستی ، خارجی ستیزی ، مسلمان هراسی ، زن ستیزی یک صدا شعار دادند. معترضین فریاد میزدند " از حقوق مهاجران دفاع کنیم ".

در شهر شیکاگو تظاهرات ضد ترامپ وسیع بود. مردم حرکات سازمانهای نژادپرست را محکوم کردند. دانش آموزان دبیرستانی در شهرهای نیویورک ، بستون ، مینه سوتا ؛ نبراسکا و پورتلند و واشنگتن ، لس آنجلس ، سانتا باربارا ، سانتا مونیکا ، آستین ، .... کلاسهای درس را تعطیل کردند و بر علیه ترامپ و سیاستهای نژادپرستانه او دست به تظاهرات زدند.

در شهر پورتلند پلیس اسپری فلفل و گلوله پلاستیکی بر علیه معترضین به انتخابات استفاده کرد. در شهر لس آنجلس ، بیش از ده هزار نفر برای چندمین بار تظاهرات کردند و پلیس بیش از ۲۲۰ تظاهر کننده را دستگیر نمود. در ساندیگو کالیفرنیا بیش از ۱۰۰۰ نفر دست به تظاهرات زدند.

در شهر نیویورک برای بار دوم بیش از ۲۵ هزار نفر به خیابان آمدند و بر علیه سیاست دیوار کشی ترامپ ، شعار دادند. در لاس وگاس ، ۱۰۰۰ معترض به انتخابات دست به تظاهرات زدند و چندین نفر دستگیر شدند.

در شهر واشنگتن بیش از ۲۰۰۰ نفر در مقابل کاخ سفید بیش از یک ساعت ایستادند و شعار میدادند " ما رئیس جمهور نژادپرست نمیخواهیم ".

برای چندمین بار در شهر پورتلند ، بیش از ۴۰۰۰ تظاهر کننده فریاد میزدند " نه به ترامپ ، نه به کوکلاس کلان ؛ نه به آمریکای فاشیست ".

برای چندمین بار در شهرهای دیترویت ، دالاس ، میامی ، واشنگتن ، فینکس ، میامی ، آتلانتا ، سین سیناتی ، اکلاهوما ، سالت لیک ، ... اکسیون های اعتراضی بر گزار شدند.

در دانشگاه های متعددی نیز تظاهرات ضد ترامپ و ضد سیاستهای راسیستی او صورت گرفت.

یک تظاهرات وسیع برای روز ۲۰ ژانویه ، روز سوگند و آغاز کار رئیس جمهور جدید، تدارک دیده شده است. بعد از دو هفته کشمکش ، پلیس واشنگتن هنوز اجازه تظاهرات را صادر نکرده است .

توده های شرکت کننده در این تظاهرات خشم و نفرت خود را از فاشیسم ، نژادپرستی ، خارجی ستیزی ، مهاجر ستیزی . ... بطور رسا بیان داشتند. این تظاهرات باید رشد یافته و تعمیق شوند. باید هوشیار بود که دمکراتها در کمین بزیر چتر کشیدن این توده نشسته اند. برنی سندرز میخواهد باز هم نقش کثیف خود را بازی کرده و نفرت مردم از ترامپ را به سوی دمکراتها کانالیزه کند . سوسیال دمکراسی در بین توده ها لنگر انداخته است تا مبدا جنبش توده ای موجب تهدید جدی برای نظام شود و سلطنت دو حزب حاکم را لرزان کند. اما مردم با تجربه خود در می یابند که دمکراتها بهمان اندازه دست راستیهای افراطی جمهوریخواه در ایجاد این وضعیت اسفبار مقصرند .

**زنده باد سوسیالیسم این پرچم رهایی بشریت**

## مصاحبه با هوشمند حسنی ، کارگر با تجربه و قدیمی در جنبش کارگری ایران در مورد وضعیت کنونی جنبش کارگری ( ۴ )

شوراها تنها سازمانهای کسب قدرت سیاسی هستند؛ و به این منظور تشکیل می شوند که بتوانند قدرت سیاسی را به دست بگیرند. کنگره شوراها سپس هیئت دولت را برای اداره کشور انتخاب می کند. کنگره شوراها ، کنگره حزب نیست، کنگره نمایندگان منتخب مردم است که نماینده اکثریت جامعه هستند. در روسیه در انقلاب ۱۹۰۵ برای نخستین بار چنین شکلی در مبارزه زحمتکشان بروز کرد و در انقلاب فوریه ۱۹۱۷ و اکتبر ۱۹۱۷ تکامل یافت و نمایندگان اکثریت جامعه روسیه را که عبارت باشند از کارگران و دهقانان در بر گرفت. وقتی لنین قبل از اکتبر ۱۹۱۷ متوجه شد که در درون شوراها نفوذ بلشویکها توسعه یافته و آنها اکثریت نمایندگان شوراها را به سمت خود جلب کرده اند شعار "همه قدرت بدست شوراها" را طرح کرد و با ایجاد حکومت شورائی که تحت تاثیر نفوذ معنوی بلشویکها بود و رهبری حزب کمونیست بلشویک شوروی را پذیرفته بود قدرت سیاسی را در دست گرفت. در همان اتحاد شوروی تشکل دیگری بنام اتحادیه کارگری وجود داشت که ربطی به شورا نداشت. شورا و اتحادیه کارگری از نظر ترکیب کارگری یکی نیستند، یکی دهقانان را هم در بر می گیرد و دیگری صرفاً ترکیب کارگری دارد. آنها دو پدیده متفاوت اند. بعد از کسب قدرت سیاسی توسط شوراها کارگران و دهقانان و سربازان به منظور استقرار دموکراسی کارگری بجای دموکراسی بورژوائی کنگره شوراها جای پارلمان را می گیرد.

بنابراین شورا و سندیکا علیرغم اینکه هر دو از جمله تشکلهای کارگری هستند اولی رکن حکومتی و برای کسب قدرت سیاسی و تغییر بنیادی جامعه است و دیگری تنها برای بهبود شرایط زندگی کارگران در چهارچوب مناسبات حاکم سرمایه داری در ممالک سرمایه داری است و هدفش کسب قدرت سیاسی نیست.

و اما در رابطه با بخش دوم سؤال شما در ارتباط با وضعیت جنبش کارگری و سندیکاهای مستقل کارگری و مسئله سراسری شدن آنها ، باید بگویم که : جنبش کارگری ایران در کلیت خود و همچنین جنبش سندیکاهای مستقل ، متأسفانه همچنان در وضعیت تدافعی قرار دارد و باید تاکتیک هائی را در عرصه سازماندهی مبارزات اتخاذ کند که کمترین ضربه را در رابطه با فعالین و کادرهای سندیکائی بخورد و تا جائی که میتواند برای گسترش ارتباطات سندیکائی به مسائل امنیتی توجه داشته باشند و از تلفیق فعالیت مخفی و علنی سود جویند و تا می توانند در حفظ کادرهای سندیکائی بکوشند.

پرسش- شماری از فعالین و رهبران اتحادیه کارگری در زندان بسر می برند، رژیم در برخی موارد در اثر فشار و افشاگریهای داخلی و خارجی عقب نشینی هایی کرده است. کدام شکل از مبارزه در دفاع از فعالین زندانی کارگری که منجر به آزاد شدن آنها از زندان گردد را پیشنهاد میکنید.

پاسخ - تجربه ۳۸ سال حاکمیت جمهوری اسلامی نشان داده است که این حاکمیت مقید به هیچگونه قاعده و قانون و سنن و پرنسپب حقوقی و وجدانی و اخلاقی نیست و فقط زبان زور و اجبار می فهمد و وقتی عقب نشینی می کند که موقعیت و منافعش را در خطر می بیند. تنها راه دفاع از فعالین زندانی کارگری همان فشارها و افشاگریها و حمایتهای توده ای و مردمی گسترده داخلی و خارجی و البته هماهنگ و سازمانیافته تشکل های کارگری و احزاب و سازمانهای مترقی و مردمی است.

پرسش- عده ای تحت لوای دفاع از زندانیان سیاسی و دفاع از حقوق کارگران، به رضا پهلوی و نیروهای راست و ارتجاعی روی آورده اند. با توجه به رشد اعتراضات و اعتصابات کارگری و از طرفی سرکوب شدید و گرسنگی دادن به خانواده های این کارگران، وظیفه نهاد ها و اتحادیه های کارگری در قبال این اوضاع کدام است و در بستر چه راهبردهای سیاسی باید بر این معضل غلبه کرد.

پاسخ - هیچ انسان عاقلی برای فرار از شغال به گرگ پناه نمی برد. یک فعال کارگری در درجه اول باید شناخت درست و عمیقی نسبت به دوستان و دشمنان طبقاتی داشته باشد. این دوستان و دشمنان طبقاتی هم در عرصه داخلی هستند و هم در عرصه خارجی و هم در بین نیروهای اپوزیسیون و مخالف رژیم. صف ها را نباید به شکل ذهنی و خیالی و مطابق میل و ذائقه و یا بشکل ارادی درهم ریخت. این صف بندی طبقاتی به شکل واقعی و عینی و خارج از ذهن ما، وجود دارد و باید به خوبی آنرا شناخت . عدم شناخت این صف بندی و درهم ریختن صف دوستان و دشمنان، ما را دچار اشتباه استراتژیک می کند. یعنی اینکه با هر نیتی که داشته باشیم عملاً به دشمن طبقاتی خدمت خواهیم کرد.

رژیم سرنگون شده شاه به عنوان نماینده سرمایه داری وابسته و عامل امپریالیسم ، رژیم ضد ملی ، ضد کارگری و شدیداً سرکوبگر بود. در قبل از انقلاب نه آزادی عقیده و بیان و قلم و مطبوعات و احزاب بود و نه حتی آزادی تشکل های کارگری مستقل .

آن کسانی هم که امروز به چرخ پنجم گاری دشمنان طبقاتی ، در خارج از کشور، تبدیل شده اند نیز به خوبی به این امر واقفند و خودشان در جمع کارگران معترض زمانی که ایران بودند فریاد میزدند که : " ما بودیم که انقلاب کردیم ؛ ما برای استقلال ، آزادی و عدالت اجتماعی انقلاب کردیم. " بنابراین خوب میدانند که این بقایای ضد انقلاب طرد شده ، نه مستقل هستند و نه ذره ای به آزادی و

دمکراسی و عدالت اجتماعی اعتقاد دارند و هنوز مجیز گوی جنگ طلبانه ترین و ضد ایرانی ترین جناح های امپریالیستهای آمریکائی هستند و حاضرند برای کسب قدرت سیاسی و یا سهم شدن در آن و نوکری مجدد امپریالیستها، در کنار سایر جریانات خود فروخته، ایران را به خاک و خون بکشند.

این آقایان که تبلیغ می کنند برای کسب آزادی و حقوق صنفی می توان چشم امید به ارتجاع ساقط شده و امپریالیستهای آمریکائی و اروپائی داشت و مبلغ وحدت همه مخالفان جمهوری اسلامی بدون وابستگی طبقاتی و استقلال یا عدم استقلال آنها نظیر سلطنت طلب و مجاهدین رجوی و انواع و اقسام اپوزیسیون مرتجع و مزدور هستند؛ آیا می توانند این آزادیهای اجتماعی و سندیکائی را در عراق و لیبی و سوریه به رفقای کارگر سابقشان نشان دهند؟

و اما در رابطه با بخش دوم سئوالتان باید عرض کنم ، آن عاملی که نقش اصلی و محوری در مقابل تعرضات حاکمیت و دشمنان طبقاتی ایفاء می کند اتحاد، تشکیلات و مبارزه تحت رهبری طبقه کارگر است . امروز دشمنان داخلی و خارجی طبقه کارگر هر کدام به نوعی سعی در ایجاد تفرقه در صفوف طبقه کارگر دارند . همچنانکه قبلاً هم مطرح کردم رژیم جمهوری اسلامی سعی می کند مثلاً عامل بیکاری را وجود کارگران افغانی در ایران قلمداد کند و بین کارگران ایرانی و برادران کارگر افغانیشان تفرقه بیاندازد و یا بین کارگران زن و مرد ، بین کارگران رسمی و پیمانی ، بین کارگران بخش تولیدی و دفتری یا خدماتی یا بین کارگران مسلمان و غیر مسلمان و یا بین کارگران بومی و غیر بومی تفرقه ایجاد کند ؛ به همین گونه عوامل امپریالیسم سعی می کنند بین کارگران کرد و ترک و بلوچ و عرب و ترکمن و فارس زبان و کارگران شیعه و سنی اختلاف ایجاد کنند . طبقه کارگر باید از اتحاد صفوف خود مثل مردمک چشمانش حفاظت کند . قدرت طبقه کارگر در سازمانیافتگی اوست و باید تحت رهبری حزب سیاسی اش بعنوان قطب نما سر مشق تمام اقشار تھی دست جامعه باشد . تنها راه کسب خواسته های آنی و آتی طبقه کارگر و مقاومت در مقابل تعرضات و تجاوزات حاکمیت سرمایه داران داشتن تشکیلات و مبارزه ای سازمانیافته است .

با آرزوی اتحاد و همبستگی هر چه بیشتر طبقه کارگر ایران و محو و نابودی هرگونه ستم و سرکوب و استثمار کارگران و زحمتکشان و تشکر از شما به خاطر فرصتی که در اختیار من گذاشتید .

**هیت تحریریه:** ما نیز از شما تشکر میکنیم که مصاحبه با ما را پذیرفته اید. برایتان آرزوی موفقیت در امر رهبری مبارزات کارگران را داریم.



## ادامه مبارزات کارگران علیه لایحه نئولیبرالی قانون کار مبارزه کارگران ایران تعطیل شدنی نیست



اکنون مدتهاست که کارگران سراسر ایران در اعتراض به رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی که از سیاستهای اقتصادی و نئولیبرالی بانک جهانی و صندوق بین المللی پول الهام می گیرد و به پیروی از همین سیاست وضعیت مشقتباری را برای مزدبگیران جامعه آفریده است ، دست به تحصن و اعتصاب و دیگر اشکال مبارزاتی زده و در برخی موارد نیز سرمایه داران را وادار به عقب نشینی هایی کرده اند . این اعتصابات اگرچه محدود و فاقد رهبری اند، لیکن قدم به قدم گسترش می یابند و تأثیرات مهمی بر سایر حرکات اعتراضی مردم می گذارند . در حال حاضر مبارزه کارگران علیه لایحه نئولیبرالی قانون کار، بسیج کننده و در حال گسترش است . حتا رسانه های خود رژیم ناچارند بخشی از این اعتراضات علیه لایحه اصلاح قانون کار را منعکس کنند .

به نقل از ایلنا ۶ آذر ۹۵ پرویز صداقت در نشست بررسی لایحه اصلاح قانون کار که در دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران برگزار شد، گفت: اصلاحات انجام شده در لایحه قانون کار بر اساس ایدئولوژی نئولیبرالی شکست خورده است .

او افزود: جریان های راست افراطی در همه کشورهای جهان شکست خورده اند . این ایدئولوژی با قطبی کردن طبقاتی، جریان افراطی راست را تشدید می کند . این ایدئولوژی شکست خورده البته از نوع ضعیفترش در سال ۸۴ در ایران نمود یافت . ایدئولوژی به ظاهر عدالتخواهانه اما نوع نگاه به نیروی کار نگاه سنتی است .

صداقت اظهار داشت: "نگاه یاد شده با نیازهای جامعه امروز تفاوت دارد . این نگاه در صدد است که تشکل را از کارگران بگیرد . این ایدئولوژی نوعی ائتلاف نامیمون برای نئولیبرال ها است که تبلور آن را در دولت یازدهم می بینیم .

وزارت کار که فقط ماشین امضا نیست. هم اکنون مشکل واحدهای اقتصادی هزینه نیروی کار نیست بلکه آنها از شرایط دیگری رنج می برند. موضوع هزینه نیروی کار مشکل دست چندم بنگاههای اقتصادی است. در سال ۹۴ مصوب شد که تمامی نهادهای خیریه، نظامی و مذهبی باید صورت اقتصادی خود را در بورس اعلام کنند، اما دریغ از ارائه یک برگه. او افزود: دریغ از یک برگ اطلاعات در خصوص موضوع یاد شده. متأسفانه یک اقتصاد زیر زمینی گسترده در کشور وجود دارد که به شکل غیر رسمی فعالیت می کند و دارای شبکه های غیر رسمی آزادانه است. صداقت با این پرسش که چرا اقتصاد غیر رسمی را هدف نمی گیرند، افزود: چرا به چنین نهادهایی خدشه ای وارد نمی شود و در عوض اعلام می کنند دستمزد کارگران (که قدرت چانه زنی هم ندارند) منجر به افزایش نرخ تورم می شود؟

این کارشناس اقتصادی خاطر نشان کرد: در صورتی که تشکل های مستقل کارگری ایجاد شود نهادهای جامعه مدنی در کشور شکل می گیرد. این کارشناس مسائل اقتصادی معتقد است: آیا به غیر از این است که بیشتر مالیات را از شهروندان معمولی می گیرند و این در حالی است که اسکله های غیر قانونی در کشور دارند کار می کنند. نهادهای بزرگ کشور از پرداخت مالیات معاف هستند و قانون را زیر پا می گذارند. متأسفانه سیاست یک بام و دو هوا در کشور ایجاد شده است و بخش مهمی از اقتصاد کشور (بازار پول) بدون نظارت است. موسسات بزرگی در کشور هستند که نظارت نمی شوند. در چنین شرایطی است که با اعتراض مالباختگانی مواجه می شویم که از طریق موسسات مالی بزرگ مال آنها از دست رفته است. به طور مثال سهام شرکت مخابرات در بورس عرضه می شود که باید سود هر سهم را اعلام کنند. مخابرات خصوصی شد و در بورس عرضه شد اما ای پی اس آن اعلام نشد و قیمت سهام آن به سرعت افزایش یافت. هدف چنین موسساتی کسب سود حداکثر در حداقل زمان است... فساد سیستمی مثل موریانه کل را از بین می برد.".....

مبارزه برای دریافت حقوق معوقه و اضافه دستمزد، جلوگیری از بیکار سازیها، انعقاد قرارداد های دستجمعی و تشکیل سندیکاها، مستقل کارگری و ممانعت از اجرای طرح لایحه تغییرات ارتجاعی قانون کار مطالباتی بسیج کننده می باشند. تنها با سراسری شدن این مبارزات و همبستگی همه کارگران است که می توان سرمایه داران و دولت نئولیبرال حامی آنها را به عقب نشینی واداشت و سرانجام کمر رژیم سرمایه داری را درهم شکست.

تنها اتحاد طبقاتی و تشکل کارگران است که شرط نخست سایر موفقیت های آنها بشمار می رود. چاره کارگران حزب طبقه کارگر است که به دانش مارکسیسم لنینیسم مسلح باشد و باید از این طریق و فقط از این طریق منطقی و طبقاتی، مرگ نظام فقرآور و نخبه پست سرمایه داری وحشی را فراهم آورد.



## آسیای “وحشی” و غرب “متمدن” (۱)

نگارش این مقاله دلایل متعدد دارد. نخست اینکه پاره ای ناسیونال شونیستهای نادان و عقب مانده ضد ایرانی که صرفاً در راستای منافع ارتجاع جهانی تئوری “نفرت ملی” امپریالیستها و صهیونیستها را تبلیغ می کنند با گوشه دیگری از حقایق تاریخی روبرو شده و ببینند که فقط آنها تازه بدوران رسیده ها و مبتکرین طرحهای نفرت انگیز نیستند. این قبیل طرحها عمرشان از عمر آنها زیاده است. استعمارگران سالهاست که بر این تئوریها برای توجیه استعمار کار می کنند و برنامه می چینند و تئوری خلق می کنند. نگارش این مقاله برای یادآوری سیاستهای امپریالیستی افکار عمومی سازی در گذشته و در شرایط کنونی است که “گزینه حمله نظامی” به ایران بر روی میز رئیس جمهور آمریکا قرار دارد. اگر غبار فراموشی را از خاطره ها پاک کنیم با تئوریهای آقای ساموئل هانتینگتون روبرو می شویم که غرب را مظهر تمدن جا زده و سایر ملل را ارتجاعی، خطرناک، عقب مانده و بزبان امروزی تروریست جا می زند. تئوریهای وی تئوریهای ایجاد ترس از مردمانی است که به زبانهای دیگر تکلم می کنند. تصویری که وی از جهان ترسیم می کند تصویری معیوب و امپریالیستی است و با دشمن تراشی و تحقیر ملتها اکثریت جامعه بشری را شایسته یک زندگی انسانی نمی داند. هانتینگتون از جنگ فرهنگها سخن می راند و فرهنگ غرب را فرهنگی کامل و برتر نسبت به سایر فرهنگها تصویر کرده و سلطه جوئی و نژادپرستی را موجه جلوه می دهد. از نظر تئوریهای وی تنها مللی حق حیات دارند که از خانواده فرهنگ غربی باشند. فرهنگی که بزعم ایشان بر تمدن یونان، مسیحیت و قوانین روم متکی است. این کتاب پس از جنگ سرد به اشاره اندیشمندان امپریالیستی در آمریکا انتشار یافت و در باره آن بشدت توسط رسانه های افکار عمومی ساز امپریالیستی، تبلیغ به عمل آمد تا فعالیت امپریالیسم را از نقطه نظر پذیرش افکار عمومی “قابل فهم” گردانند. حال جای کمونیسم را، چین و هند و اسلام گرفته بود و



بوژه اسلام در شرایط کنونی خطر عمده برای تمدن غرب به حساب می‌آید. ساموئل هانتینگتون به شما تلقین می‌کرد که باید قطب "تمدن آمریکائی" یا قطب "اسلام سیاسی" به نبرد پردازد و با نابودی آن رسالت "تمدن آمریکائی" را به انجام برساند. بخاطر آوریم که در آستانه تجاوز امپریالیست آمریکا در دهه نود به خاک عراق کتاب مشهور "بدون دخترم هرگز!" که فرهنگ مردم منطقه و نه تنها ایران را مورد تهاجم قرار می‌داد و فضای روانی لازم برای تجاوز به سرزمینهای را خلق می‌کرد که مردمش همه با "حشرات و سوسکه‌ها محشورند و سالی ماهی یکبار نیز به حمام نمی‌روند"، به چاپ رسید. این کتاب که با سفارش و همکاری وزارت امور خارجه آمریکا و معرفی یک نویسنده حرفه‌ای به خانم محمودی به نگارش در آمده بود در خدمت توجیه سیاست تجاوزگری امپریالیست آمریکا در منطقه قرار داشت. این کتاب باید افکار عمومی لازم را که گزینه جنگ بر روی میز جرج بوش پدر قرار داشت در جهان برای یک تجاوز وحشیانه با گلوله‌های رادیو آکتیو فراهم می‌آورد. صنعت فیلمسازی هالیوود نیز با سرمایه‌گذاری فراوان و هنرمندان دست اول در صدد بر آمد تا برای تجاوز امپریالیست آمریکا به منطقه زمینه تبلیغاتی و روانی بسازد. پس از چندی فیلم مربوطه نیز بر اکران آمد. سینمای هالیوود بخشی از دستگاه تبلیغاتی امپریالیست آمریکاست که از این طریق با کنترل سرمایه‌ها و امکانات دولتی که در اختیار کارگردانان و کمپانیهای فیلمبرداری می‌گذارد به تحمیل افکار عمومی می‌پردازد. داغ و درفشی در کار نیست. ساختن افکار عمومی به حجم سرمایه‌گذاری در این زمینه وابسته است. هرچه سرمایه قدرتمندتر باشد دستگاههای دروغ‌راکنی در عرصه صدا و سیما و چاپ کتب و اجیر کردن نویسندگان و روزنامه‌نویسها و... موثرتر است. بقول معروف "پول داشته باش سرسبیل شاه نفازه بز".

اخیرا صنایع سینمای هالیوود در راستای سیاست جنگ افروزانه و توسعه طلبانه امپریالیسم و صهیونیسم فیلمی علیه ایرانیه که نماینده "شرق مستبد" در مقابل "دموکراسی" غرب هستند، بنام سیصد تهیه کرده است. این فیلم نشان می‌دهد که چگونه ارتش بیکران و پر ساز و برگ خشایارشا که مرکب از مثنی "وحشی" و "کریه المنظر"، "خونخوار" و "هیولاهای آمخور" و نماینده فرهنگ استبداد شرقی و "بربر" هستند در مقابل سیصد نفر مردان هشیار و نیرومند اسپارت که تنگه ترموپیل را در اشغال خود دارند و مانع گذر آنها به آتن هستند سپر انداخته و چون برگ خزان بر زمین می‌ریزند و از دست آنها فرار می‌کنند. این فیلم در خدمت جنگ و آدمکشی، در خدمت ایجاد نفرت ملی و نژاد پرستی است و باید دست امپریالیستها و صهیونیستها و نوکران بومی آنها را در ایران برای یک فاجعه آفرینی جدید باز کند. روزنامه "آینده نو" در ایران که یک روزنامه "اصلاح طلب" است با عنوان درشت "هالیوود به ایران اعلام جنگ می‌کند" در مورد این فیلم توصیف زیر را بکار می‌برد: "ایران از مدتها پیش سرچشمه بدبیا بوده است و نیاکان ایرانیان مدرن مثنی وحشیان زشت و آدمکش و کله شق بوده اند". مشاور فرهنگی احمدی نژاد که خود مانند همه ملایان فاقد عرق ملی است حتی از "یک جنگ روانی علیه ایران" صحبت کرده و می‌گوید: فعالان فرهنگی آمریکا ظاهرا با تاراج تاریخ ایران و توهین به تمدن آن می‌خواهند خودشان را ارضاء کنند" و ما اضافه می‌کنیم که این تجاوزکاران وحشی موزه تاریخی تمدن بشری در بغداد را غارت کردند و تنگ تاریخ را برای خویش خریدند. ضربه‌ای که این جانوران به تمدن بشری و آثار تاریخی در عراق زده اند غیرقابل جبران است. جرج بوش آرزوی عراق دیگری را در ایران در سر می‌پروراند تا بتواند به همه منابع نفتی منطقه بدون مزاحم چنگ بیندازد. البته این تبلیغات نژادی بهیچوجه جدید نیست. در زمانیکه هنوز کمونیسم لنینی و استالینی در شوروی مستقر بود سینمای هالیوود تصویر جنایتکاران را با انتسابشان به شوروی رسم می‌کرد. همواره قهرمانان شکست ناپذیر آمریکائی، فرشته سان جهان را از چنگ "جنایتکاران" کمونیسم نجات می‌دادند. زمانیکه روابط روس و آمریکا حسنه شد و چین توده‌ای پرچم انقلاب را به کف گرفت در سینمای هالیوود جای روسها با چینها عوض شد و سپس آنها نیز جای خود را به آلبانی‌ها دادند و این بازی دیروزی تا به امروز نیز ادامه دارد. سینمای فاشیستی هالیوود در تحمیل افکار عمومی چنان استاد است که کشتار هزاران سرخپوست قاره آمریکا بدست مهاجرین اروپائی را امری انسانی جلوه داده و به ایجاد علاقه در میان تماشاچیان و همدردی آنها با سربازان آمریکائی و امی دارد. صحنه سازی چنان استادانه است که کسی به فکرش هم خطور نمی‌کند که این سرخ پوستان انسانی هستند که از محیط زیست خویش دفاع می‌کنند. مقاومت آنها در مقابل تجاوزگران وحشی و ضد انسانی عادلانه است.

در تاریخ سه قرن اخیر که استعمار بنای خویش را آغاز کرد در قلب تاریخ بدنبال مستندات ایدئولوژیک برآمد تا مناسبات ارباب آزاد و برده اسیر را موجه جلوه دهد. حزب کار ایران (توفان) کوشاست تا با درج مطالبی در این مورد ذهن خوانندگان را با این حقایق تاریخی آشنا سازد. بزرگ علوی در سال ۱۳۴۲ در نقد به کتاب یک پژوهشگر ایرانی که قدم در این تاریخخانه غرب گذارده بود مطالبی نگاشت که مطالعه آن بی‌فایده نیست:

"قصد نگارنده از این خلاصه، انتقاد و شناساندن معایب و محاسن این اثر بسیار آموزنده نویسنده ایرانی امیر مهدی بدیع نیست، بلکه معرفی آنست، مخصوصا برای آندسته از هموطنانی که احیانا ممکن است دسترسی به آن پیدا نکرده و آنرا مطالعه نکرده باشند و برای کسانی که زبان فرانسه نمی‌دانند و نمی‌توانند از مندرجاتش استفاده کنند. این نکته را از این جهت لازم بتذکر می‌دانم که برخی از اظهارات مولف با وجود استدالات دقیق و مستند ممکن است برای نویسنده این سطور هم قانع کننده نباشد، اما مجموع محتویات کتاب، بی‌پایه ساختن ادعای بیجائی است که در سه قرن گذشته تمدن اروپا را تحت تسلط خود قرار داده است و از آن، کشورهای استعماری در یک صد و پنجاه سال اخیر به منظور حفظ و توسعه منافع اقتصادی خود حداکثر استفاده را برده اند. اگر تفوق نژادی امروز اقلا در محافل حاکمه دنیا در اثر جنگی که به قیمت جان بیست میلیون نفر تمام شد در حال نزع است، برتری فرهنگ فرنگی (و یا مسیحیت) بر فرهنگ شرق، در مراکز علم و ادب هواخواهان فراوان دارد. هنوز مورخین بنام اروپا آثار علمی خود را بر آن پایه بنا می‌کنند و آنرا مبداء تحقیقات و استنتاجات خود قرار می‌دهند. از آنجا که امیر مهدی بدیع در کتاب خود ضرباتی بر این توهم وارد آورده است، معرفی کتابش را با وجود بعضی ایرادهائی که وارد می‌دانم بعهد گرفته ام. مولف معتقد به قضاوت تاریخی است، اما بنظر وی مورخین همیشه از آن تبعیت نکرده اند و تحت تاثیر اوضاع و احوال و حکومت و محیط و سیاست و مذهب به تحریف حقیقت همت گماشته اند. یک اشتباه تاریخی (و یا قصد دانسته) تاریخ نویسان را

بگمراهی کشانده و آنها را باین نتیجه رسانده است که پیروزی های یونان در نبردهای ماراتن (۴۹۰ ق م) و سالامیس (۴۸۰ ق م) پلاته (۴۷۹ ق م) و میکال در عین حال به منزله غلبه تفکر سقراط و ذوق فیدیاس Phidias مجسمه ساز بر ظلم و جور و استبداد به شمار می رود و در نتیجه بشریت به دو گروه منقسم می شود: «یک طرف یونانیان و طرف دیگر باربارها، قرار می گیرند». اشتباه از همین ترجمه کلمه باربار ناشی است که هنوز در اواسط قرن چهاردهم در لغتنامه ها معنای «کسانی که به زبانهای بیگانه» سخن می گویند داشته و امروز به معنای وحشی، بی تمدن، بی تربیت و ظالم در آمده است. محقق دانشمند از آثار چند تن از مورخین اروپائی و آمریکائی، شواهدی می آورد مبنی بر اینکه «در مقابل ایرانیان، یونانیان غربی بودند، ماراتن باید برای ما زیارتگاه باشد... وقتی یونانیان برابر ایرانیان ایستادگی کردند، سرحدی بوجود آوردند که تاریخ برای ما باقی گذاشته است» و یا «نبردهای ماراتن و سالامیس را نقطه تحول تاریخ باید بشمار آورد» زیرا در ضمن این حوادث «پیروزی روح بر ماده، آینده بشریت و آزادی را رهائی بخشیده است» و یا «در اثر غلبه یونانیان بر ایرانیان نکوت و آزادی غرب بر ماده پرستی و استبداد شرق غلبه یافته است» (ص ۱۱ و ۱۲). ادامه دارد

\*\*\*

## شانزده آذر، روز مقاومت دانشجویان بر علیه استبداد و امپریالیسم گرامی باد!



شانزده آذر ۱۳۳۲ به عنوان روز «مقاومت تاریخی» بر علیه استبداد ستمشاهی و استعمار در تاریخ مبارزاتی دانشجویان ایران ثبت شده است. مبارزه دانشجویان دانشگاه تهران بر علیه دادگاه فرمایشی و ارتجاعی دکتر محمد مصدق و بر علیه سفر نیکسون معاون وقت رییس جمهوری امپریالیسم آمریکا در ایران بازتاب وسیعی داشت. در این روز در پی یورش نیروهای امنیتی و گارد به دانشکده فنی دانشگاه تهران و درگیری میان آنان و دانشجویان، سه دانشجوی مبارز این دانشگاه «شریعت رضوی، مصطفی بزرگنیا و احمد قندچی در راه میهن و برای آزادی و استقلال جان باختند و دهها تن مجروح و بازداشت شدند. از آن پس همه ساله، دانشجویان دانشگاه تهران و دیگر دانشگاه های سراسر ایران مراسمی به یاد شهیدان آن روز برپا کرده و در دوران سیاه جمهوری اسلامی نیز دانشجویان این روز را همواره گرامی داشته اند. جنبش چند سال اخیر دانشجویی ایران با الهام از نسل گذشته و دستاوردهای پر بار و ارجمندی که این نسل برای آنها به ارث گذارده است، خیزش انقلابی و خیره کننده ۱۸ تیر ۷۸ را آفرید که با جنبش دموکراتیک، ضد سلطنت و ضد امپریالیستی پیوند خورد. این جنبش ناقوس مرگ رژیم اسلامی را به صدا درآورد و همانند ۱۶ آذر بازتاب درد و رنج عمومی مردم ایران بود.

یاد همه دانشجویانی که در مبارزه علیه رژیمهای تبهکار شاه و شیخ جان باختند، گرامی باد

\*\*\*

به مناسبت سی و سومین سالگرد جانباختن رفیق قدرت فاضلی  
عضو کمیته مرکزی و دفتر سیاسی حزب کار ایران



قهرمانی، درخشان ترین تجلیات روح انسانی است که بدون شک از طبیعت انسان‌هائی مایه می‌گیرد که از تعلق خویش به توده‌های خلق و از تعلق خویش به جامعه‌ی انسانی و ایده‌آل‌های با شکوه آن اهمیت قائلند. از این رو آگاهانه تمام نیروی خویش را که از قدرت لایزال خلق مایه می‌گیرد وقف مبارزه در راه این آرمان نموده و به قهرمانان فناپذیر تاریخ مبدل می‌شوند.

« یک مرد بزرگ در حقیقت متقدم است زیرا دورتر از دیگران را می‌بیند، قوی تر از دیگران اراده می‌کند. او وظایف تاریخی را که جریان گذشته‌ی تکامل فکری جامعه در دستور روز قرار داده است، حل می‌نماید، نیازمندی‌های اجتماعی نوین را که تکامل مناسبات اجتماعی گذشته به وجود آورده‌اند، نشان می‌دهد و ابتکار ارضای این نیازمندی‌ها را در دست می‌گیرد. او قهرمانیست، قهرمان نه به این معنی که جلوی جریان طبیعی حوادث را می‌گیرد و یا می‌تواند آن را به مجرای دیگری ببیند، بلکه به این معنی که فعالیت او بیان آگاهانه و آزادانه‌ی جریان طبیعی و ضروری و ناآگاهانه است. » (پلخانف)

رفیق ما قدرت، در زمرة این مردان نامی جنبش انقلابی است. او در سال ۱۳۲۷ در خانواده‌ی زحمتکش به دنیا آمد و در طی دوران تحصیل خویش در تماس نزدیک با مردم زحمتکش و دهقانان تهیدست و محروم مازندران مکتب مبارزه را آموخت و اولین آزمون آن را در اعتصابات سال ۱۳۴۸ دانشجویان دانشکده علم و صنعت ایران (هنرسرای عالی سابق) گذراند.

او در این اعتصابات به همراه فدائی شهید "سنجری" و تنی چند از رفقای که بعدها به حزب کار ایران پیوستند، نظیر رفیق شهید جان برار روحی و ..... این اعتصابات را که به برکناری ریاست دانشگاه (هنربخش) منجر گردید، با شایستگی تمام رهبری نموده و اعتصاب را تا تأمین حداکثر خواست‌های مطرح شده آن پیش برد.

رفیق قدرت فاضلی پس از پایان دوره‌ی دانشگاه و اخذ مهندسی مکانیک به کارزار مبارزه‌ی طبقاتی توده‌های رنج و کار روی آورده و با اندوخته‌ی علمی خویش تمامی زندگی غرور آفرین خود را وقف رهائی مردمی نمود که بند بند وجودش به آنها تعلق داشت. مدت‌ها در اطراف زاهدان و در روستاهای سیستان و بلوچستان بدین منظور گذراند. در آنجا بود که برای اولین بار با سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان آشنا شد (۱۳۵۲) و متعاقب آن در رابطه با رفقای سازمان که در پوشش "اکپ تحقیقاتی سازمان برنامه" به تحقیقات روستائی اشتغال داشت، قرار گرفت و به همراه آنها تمامی هم خویش را صرف شناخت و تجزیه و تحلیل مناسبات حاکم بر روستاهای ایران نمود که اولین ثمره‌ی تلاش آنها تدوین رساله‌ی معروف "مقدمه‌ای بر تحلیل مناسبات اجتماعی و طبقات" بود که بعدها (دیماه ۱۳۵۷) توسط حزب ما به چاپ رسید.

رفیق قدرت در آذر ماه سال ۶۱ در یورش وسیع دژخیمان به حزبمان به همراهی رفیق بابا پورسعادت و رفقای دیگر دستگیر شد و از آن پس به صورتی مداوم تحت شکنجه‌های حیوانی رژیم قرار داشت تا به زانو در آید و "دیو را فرشته بخواند"، اما کسی که به مردم تعلق داشته، از تجربیات آنها فیض گرفته و اراده‌ی آنها را در خود داشته باشد، در مقابل این شکنجه‌ها تسلیم نمی‌شود زیرا احساس او به مردم زحمتکش شان و منزلت او را در درونش بالا می‌برد و او را به ارزش مقاومت و تسلیم ناپذیری خویش واقف می‌گرداند. و چنین بود که رفیق قدرت ما که همیشه برای زحمتکشان زیسته و لحظه‌ای از آنها جدا نبود، چون کوه در مقابل این شکنجه‌ها ایستاد و سرخم نکرد. کسی که تمام عمرش، از همان کودکی با کینه به دشمنان خلق پرورش یافته باشد چگونه می‌توانست غیر از این باشد!

یکی از رفقای که در ماه آخر عمر افتخار آفرین رفیق (اسفند) در کنارش بود درباره‌ی او چنین می‌گفت:

وزن رفیق به ۵۰ کیلو رسیده بود (توضیح این که وزن این رفیق قبل از زندان بین ۱۰۰ تا ۱۱۰ کیلو بوده است). از او فقط استخوانی خالی مانده بود. شکنجه‌گران او را هر صبح زود از بند می‌بردند و ساعت یک یا دو بعد از ظهر از شکنجه‌گاه می‌آوردند و بعد از آوردن او به بند او را به داخل سلول پرتاب می‌کردند و یک دو سه برگ کاغذ همراه با خود برای او پرتاب می‌کردند و می‌گفتند هر چه میدانی بنویس. او فقط آن قدر توان داشت که کاغذ و خود کار را در گوشه‌ای جمع کند. هم بند او می‌گفت رژیم او را تحریم غذایی کرده بود. بندهای دور و بر دزدکی آب کمپوت برایش می‌فرستادند که زندانیان‌ها فهمیده و همه‌ی آنها را به بازجویی مجدد بردند و به سلول‌های انفرادی انداختند. از آنجائی که به رفیق قدرت، مدتی هیچ غذایی نداده بودند، بدن او هم دیگر نمی‌توانست غذایی بپذیرد و بنابراین استقراغ می‌کرد. کار هر روزه بود که سپاه او را صبح زود می‌برد و مثل یک کارمند، منتهی شکنجه شده و آش و لاش به سلول برمی‌گرداندند. او هرگز توان حرف زدن نداشت ولی لبخند او هرگز از چهره‌اش محو نمی‌شد (توضیح این که لبخند دلنشین رفیق بین رفقا زبانزد بود - ما نیز همواره چهره بشاش رفیق را با این لبخند به یاد داریم.)

زندانیان از این لبخند رفیق در شگفت بودند و به او می‌گفتند تو با این وضع و با اینکه نای حرف زدن نداری چرا می‌خندی؟! ولی او کماکان می‌خندید و تحت بدترین شرایط که شکنجه‌های حیوانی روح بلند او را می‌آزرد، عجز و لایه نکرد و روحیه نباخت. هم بند او می‌گفت، در آخرین روزهای زندگی او را مثل همیشه صبح زود بردند و آن روز دیگر برنگشت. گویا زیر شکنجه جان داد. او چیزی نگفت، فقط نزدیک به یک متر طول کاغذ سفید با چند خودکار که کلمه ای روی آن نوشته نشده بود، گوشه‌ی بند جمع شده بود. همه روزه کاغذها را روی هم می‌گذاشت.

آری، اسفند سردار سیر نداد. او شهادت را هم مانند سرباز توده‌ای (هوشنگ انوشه) با خنده به آغوش کشید. درود بر او." عشق رفیق قدرت به توده‌های زحمتکش ایران، عشق او را به مارکسیسم - لنینیسم و اندیشه‌ی رهای بشریت که همواره چون خورشید تابان در آسمان افکارش می درخشید، اساس ایمانی را در او پی ریخت که این چنین دشمنان در مقابل استحکام خدشه ناپذیر و اراده‌ی پولادین او به زانو در آمدند و با ۱۳ ماه شکنجه نتوانستند لب از لب او بکشایند. او نشان داد که مقاومت مطلق بوده و می توان گوشت و پوست و استخوان را با نیروی اراده و ایمان بر آهن و آتش و شلاق پیروز گرداند و در اثبات این قضیه‌ی تاریخی با نثار خون پاک خویش به رهروان خلق درس پایداری و استقامت آموخت و جاودانه در تاریخ سراسر حماسه و مقاومت ایران ثبت گردانید. اگر چه "قدرت‌ها" شهید می شوند ولی دفتر عشقشان بسته نمی شود، خون آنان روشنائی بیشتری به راه راستین آنان بخشیده و خود راهنمای مبارزاتی است که رهرو این راه ستاره بارانند.

بی شک وجود رفیق قدرت فاضلی خود اثبات زنده‌ای است که نشان می دهد، حزبی که اساس فعالیت و ایدئولوژی‌اش، ایدئولوژی ظفرمند مارکسیسم - لنینیسم باشد، حزبی که با چنین رهبران لایق و شایسته‌ای که در مکتب حیدر عموغلی‌ها، ارانی‌ها و قاسمی‌ها آموزش دیده‌اند، پیش می رود، عاقبت نه چندان دوری پیروزی را به چنگ آورده و پرچم سرخ رهایی زحمتکشان را در میهن خونبار ما برمی افروزد.

یاد رفیق قدرت فاضلی گرامی و راهش پر رهرو باد

پیروز باد مارکسیسم - لنینیسم

سرنگون باد رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی بدست مردم ایران!

برگرفته از کتاب مرغان پر کشیده توفان.

یاد نامه ای از شهدای توفان - چاپ دوم اردیبهشت ۱۳۹۳

[http://toufan.org/Lohe\\_janbasan.htm](http://toufan.org/Lohe_janbasan.htm)

\*\*\*

## گشت و گذاری در فیسبوک پاسخ به چند پرسش

### پاسخ به یک پرسش در مورد مسئله ملی و تفسیر غلط از مواضع ما

آقای حمید محوی اخیراً بر پی نوشت خود در ترجمه مقاله ای از جان پیلجر (درون دولت سایه: جنگ، تبلیغات، کلینتون و ترامپ: (جان پیلجر/ترجمه حمید محوی، و هیلاری کلینتون : ایران را کاملاً تخریب خواهیم کرد): پی نوشت حمید محوی) در مورد مواضع حزب کار ایران (توفان) پیرامون مسئله ملی چنین نوشته است:

«ولی در مورد تخریب ایران، برخی از روزنامه نگاران غربی و آنگلو ساکسون مثل جان پیلجر نگران تر از ایرانی ها بنظر می رسند و فراموش نکرده اند و یادآور می شوند که هیلاری کلینتون درباره ایران چه نقشه ای داشته و دارد. روزنامه های معتبری مثل واشنگتن پست انباشته از تهدید به قطع نسل ایرانیان است، در حالی که حتا کمونیستهای ایرانی مثل حزب کار ایران توفان که بخشی جدا شده از حزب توده است، از ضرورت تجزیه ایران حرف می زنند و در واقع با طرح به اصطلاح نوپنشان برای آینده ایران، حاکمیت و تمامیت ارضی ایران را بی اعتبار می دانند و اساساً بر این باور هستند که کشوری به نام ایران باید از بین برود و غیرقانونی ست. در هر صورت این مفهومی ست که می توانیم از برخی بیانیه ها و شعارهای آنان نتیجه بگیریم. یعنی ایرانی که الان وجود دارد نباید وجود داشته باشد، ایران امپریالیست است و کشورهای کردستان، بلوچستان، اهواز، آذربایجان، خراسان، سیزه وار و ورامین و دره گز و کشور آباد و اصفهان، محه پا چنار و کوچه دلبخواه را تصرف و این ملیت ها را از حق حاکمیت خود محروم کرده است... حال باید پرسیم که چه تفاوتی میان هیلاری کلینتون و چنین نظریاتی از بین گروه های اپوزیسیون ایران برای آینده ایران وجود دارد؟ در این صورت می بینیم که جمهوری اسلامی ایران و دستگاه دین اسلام هیچ متحدی بهتر از این گروه ها نمی توانست تصور کند تا حقانیت خود را به مردم ایران اثبات کند. عملاً همین جمهوری اسلامی نیز هست که در مقابل تجاوزات احتمالی که مقدمات آن از خیلی سالها پیش آغاز شده (اعمال تروریستی در داخل، حمله به پاسگاه های مرزی ایران، ترور پرولتاریای ماهر ایران، حضور ایران در جنگهای منطقه ای)

حزب کار ایران (توفان) بعد از خواندن این نقل قول ضروری دانست که به این ادعا پاسخ دهد. آقای حمید محوی مترجمی توانا و مبارزی پیگیر و ضد امپریالیست و میهنپرست است. کمتر مبارزی در خارج از کشور وجود دارد که با این پیگیری و استمرار برای افشای گری امپریالیسم وقت صرف کند. آقای محوی از جمله مبارزینی است که در این مدت توانسته اپوزیسیون خودفروخته ایران را به عنوان اپوزیسیون پنتاگونی افشای کند و این تلاش ایشان قابل تقدیر است. ما علیرغم مطالب نادرستی که ایشان از اسناد توفان نقل کرده اند که وجود خارجی ندارند، شخص آقای حمید محوی را دوست و هم‌رزم و متحد خود به حساب می‌آوریم و با ایشان در جبهه مشترکی در مبارزه ضد امپریالیستی و ضد صهیونیستی قرار داریم. در حقیقت ایشان با طرح مسئله ملی از جانب حزب ما و اسناد کنگره ۵ ام حزب مخالفند\* که در قطعنامه حزب ما در مسئله ملی بازتاب یافته است. به زعم ایشان در ایران بجز ملت فارس که ایشان آنها را ملت ایران جلوه می‌دهد ملت‌های دیگری در ایران زندگی نمی‌کنند. اگر حزب ما از ملت‌های ترک، عرب، ترکمن، کرد و... سخن می‌راند به نظر ایشان توفان در جهت تفرقه ایران گام گذارده که این تفرقه در خدمت سیاست‌های هیلاری کلینتون است. البته یک مفسر سیاسی باید از قوه تخلیل فوق العاده ای برخوردار باشد تا بتواند این افسانه را سرهم بندی کند. و متأسفانه آقای محوی این کار را از روی تعصب میهنپرستانه کرده است. ما بارها گفته ایم اعتراف به واقعیت ملت‌های ایران به مفهوم حمایت از تجزیه ایران نیست، بلکه برعکس حمایت از وحدت داوطلبانه و ضد امپریالیستی و ضد صهیونیستی ملت‌های ایران است که متحد و آگاهانه بتوانند در مقابل دشمن غدار و جرار خارجی متحداً مبارزه کنند. ما بارها اعلام کرده ایم که تنها آن حق جدائی را به رسمیت می‌شناسیم که مضمون انقلابی ضد امپریالیستی و ضد صهیونیستی داشته باشد.

**از این گذشته فرق است میان به رسمیت شناختن یک حق تا حمایت از همان حق. اینکه کمونیست‌ها در چه زمان از حقی حمایت می‌کنند وابسته به تحلیل مشخص از شرایط مشخص است و نه صدور چک سفید به بهانه به رسمیت شناختن یک حق برای ناسیونال شونیست‌ها ملت‌های اقلیت که به منزله دست دراز شده امپریالیسم عمل می‌کنند.** متأسفانه دوست محترم و فعال و مبارز ما آقای حمید محوی به این مهم توجه ندارند. به نظر حزب ما بی‌توجهی به خواست میلیون‌ها هموطن ما که دارای حقوق مساوی در همه عرصه‌ها با یکدیگر نیستند می‌تواند زمینه‌ای نفوذ انقلاب مخملی و خرابکاری امپریالیست‌ها را فراهم آورد. راه مبارزه با دسیسه‌های امپریالیسم راهی است که حزب ما نشان می‌دهد و امیدواریم که در این عرصه از حمایت دوستانی نظیر حمید محوی نیز برخوردار باشیم.

نکته دیگر اینکه آقای محوی در گذشته نیز سئوالاتی در مورد مسئله ملی و از جمله در مورد فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی طرح نموده و تشکیل "جمهورهای شوروی سوسیالیستی" را دلیلی بر فروپاشی و تجزیه این کشور تحلیل کرده است. حزب ما این تفسیر را نادرست ارزیابی کرده و به ایشان صمیمانه در این مورد پاسخ داده است:

"علل فروپاشی شوروی نه به دلیل تشکیل جمهورهای شوروی بعد از انقلاب اکتبر بلکه ناشی از تغییر ماهیت سیاسی حزب و دولت شوروی با روی کار آمدن دارودسته خروشچف بود که به احیای سرمایه داری منجر گردید و به قول معروف ماهی از سر شروع به گندیدن کرد. علل تفرقه و اختلافات جمهوریهای شوروی نیز بعد از احیای سرمایه داری در شوروی آغاز شد که این امر به اختلافات طبقاتی و ملی میدان داد و رژیم سیاسی حاکم از اصل لنینی تساوی حقوق ملل عدول کرد. وقتی سود بعنوان محرک جامعه در دستور کار زمامداران رویزیونیست قرار گرفت ارزشهای سوسیالیستی جامعه نیز در تمامی عرصه‌های اجتماعی به قهقرا رفتند و سرانجام آنچه شد که شاهدش هستیم....."

برای ایشان در مبارزه ضد امپریالیستی و ضد صهیونیستی موفقیت فراوان آرزو می‌کنیم.

\*لینک قطعنامه کنگره پنجم حزب کار ایران (توفان) در مورد مسئله ملی

<http://toufan.org/Tufa%20html/Meli%20T%20198.htm>

۶ نوامبر ۲۰۱۶ - ۱۶ آبان ۱۳۹۵

\*\*\*\*\*

**پرسش:** حزب تمام خلق یعنی چه؟ مگر خلق واژه بدی است؟ ایراد شما به حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی در این زمینه چه می‌باشد؟

**پاسخ:** دوست عزیز، حزب یک جمعیت یا گروه‌بندی سیاسی است که بیان خواسته‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی قشر و یا طبقه ای را بعهده می‌گیرد. حزب برای کسب قدرت دولتی و اجرای برنامه‌های سیاسی، ایدئولوژیک و اقتصادی خود می‌کوشد. حزب دارای یک آئیننامه سازمانی برای تنظیم روابط عمومی درونی خود است. قضاوت در مورد احزاب را نه بر اساس گفتار و ادعاهای آنها بلکه بر اساس کردار آنها باید قرار داد. باید تاریخ واقعی این احزاب و علل پیدایش آنها را مورد ارزیابی قرار داد. باید دید که این احزاب چه راه

حلهائی برای مسایل سیاسی ارائه می دهند و سرانجام این احزاب در اموریکه پای منافع حیاتی طبقات مختلف اجتماعی به میان می آید چگونه رفتار می نمایند. لنین در مقاله "احزاب سیاسی در روسیه" می آورد: "تقسیم هر جامعه ای به احزاب سیاسی هنگامی با وضوح تمام نمایان می شود که بحرانهای عمیق تمام کشور را متشنج ساخته باشد، در چنین مواقعی دولتها مجبور می شوند در بین طبقات مختلف جامعه تکیه گاهی برای خود جستجو کنند، مبارزه جدی هر گونه تظاهراتی را از سر راه خود بکناری می افکنند، احزاب تمام قوای خود را متمرکز می کنند و توده های مردم را مخاطب می سازند و توده ها هم که غریزه صحیح راهنمای آنهاست و تجربه مبارزه آشکار اذهان آنها را روشن کرده است، بدنبال احزابی می روند که منافع فلان یا بهمان طبقه را بیان می نماید". لنین در همان مقاله ادامه می دهد: "همیشه در دوران چنین بحرانهایی است که گروهبندی حزبی نیروهای اجتماعی برای سالهای زیاد و حتی برای دهها سال معین می شود. مثلا در آلمان نمونه چنین بحرانی جنگهای سالهای ۱۸۶۶ و ۱۸۷۰ و در روسیه حوادث سال ۱۹۰۵ بود. بدون مراجعه به حوادث سال ۱۹۰۵ نمی توان به ماهیت احزاب سیاسی کشورها پی برد و نمی توان برای خود روشن نمود که فلان یا بهمان حزب در روسیه نماینده کدامیک از طبقات است."

در یک اجتماع که مردم برای ادامه زندگی به تولید مشغولند دارای منافع متفاوتی هستند که نقاط تمایز آنها را روشن می کند. بعنوان مثال احزاب هوادار سرمایه داران نمی توانند همان احزابی باشند که از حقوق کارگران دفاع می کنند. در اروپا نیز وضع به همین نحو است. سرمایه داران احزاب سیاسی خود و سازمانهای صنفی خود را دارند. در مقابل آنها کارگران نیز حزب و سازمانهای صنفی خود را ایجاد می کنند. چون آب آن دو جریان به یک جوی نمی رود.

البته سرمایه داران مانند هر کالائی که می فروشند نیاز به تبلیغ دارند. آنها برای حزب خود تبلیغ می کنند تا آنها طوری جا بیاندازند که مردم فریب خورده به آنها رای دهند. در آگهی های تبلیغاتی که برنامه های آنان را نیز در بر می گیرد از منافع همه مردم صحبت می کنند و نه از منافع قشر سرمایه داران کلان. آنها از مردم می طلبند که به آنها رای دهند زیرا با رای به احزاب سرمایه دار آسایش زندگی آنها تامین است و نگرانی آنها از آینده بیهوده خواهد بود. آنها برنامه های خود را برای خام کردن مردم می نویسند. در همین ایران خودمان ما احزاب "ایران نوین"، "مردم"، "رستاخیز" را در گذشته سلطنتی داشته ایم که با نامهای گوناگون مرید و نوکر اعلیحضرت شاهنشاه آریامهر بودند و به غارت ایران توسط امپریالیستها صحنه می گذاردند. امروز نیز ما با سازمانهای متعدد سلطنت طلب روبرو هستیم که با رنگهای مختلف ظاهر شده ولی تاریخچه پیدایش و فعالیت و برنامه آنها نشان می دهد که از منافع انگلهای دربار پهلوی حمایت می کنند و می خواهند همان بساط سابق را در ایران بر پا کنند. آنها "سروش" های سلطنتی نظام سلطنتی آتی ایران خواهند بود. ولی آنها خود را هرگز عمال سلطنت طلبان انگل صفت که ۵۰ و اندی سال در ایران به قتل و غارت و دروغ و فریبکاری مشغول بوده و آخوندها را با سیاستهای خود بر جان مردم میهن ما مسلط کردند معرفی نمی کنند. آنها مزورانه خود را مدافع "ملت ایران" جا می زنند که گویا از منافع همه مردم ایران دفاع می کنند. آنها خود را احزابی می دانند که کسب قدرت را برای آن می خواهند که برنامه ای را با هدف "خیر عمومی"؟! متحقق کنند.

خود فریبی است اگر کسی در پی این ادعاهای دروغین چهره واقعی آنها را کشف نکند. تاریخ آنها را نشناسد و در بزنگاههای تاریخی نفهمد که آنها در کدام طرف قرار می گیرند. همین که آنها برنامه دروغین خود را با نام "خیر عمومی" به فروش می رسانند ناشی از فقدان صمیمیت و کتمان جانگیری آنها است.

حزب سیاسی همانند دولت آلت مبارزه طبقاتی است. همه احزاب سیاسی جنبه طبقاتی دارند. حزبیت نقطه متمرکز و نمودار خصوصیت طبقاتی است. احزاب غیر طبقاتی و یا مافوق طبقات هیچوقت موجود نبوده و وجود نخواهند داشت. چگونه می شود تشکلی با سیاست سرو کار داشته باشد و جانبدار نباشد؟

این نکات را ما از آن جهت متذکر شدیم که خوانندگان بدانند که احزاب از منافع متفاوت طبقاتی حمایت می کنند. اگر این واقعیت علمی را بپذیریم که جوامع طبقاتی اند که داری منافع متضاد و آشتی ناپذیر می باشند. آنوقت نمی توانیم به این دروغ بزرگ که حزبی برای "خیر عمومی" تشکیل شود باور داریم. اینکه جوامع طبقاتی اند ادعای ما نیست تاریخ بشریت آنها را اثبات رسانده است. انقلاب فرانسه نابودی فنودالیسم و سر آغاز پیدایش قدرت بورژوازی بود. روشن بود که طبقه اربابان "خیر عمومی" را نمی خواستند و فقط به خیر خود نظر داشتند. سرمایه داران نیز "خیر عمومی" را نمی خواهند و فقط به جیب خود فکر می کنند. بی شرمی است اگر کسی مدعی شود سرمایه داران "خیر" کارگران را برای اخراجشان منظور داشته اند. ادامه دارد.

**قطعه نامه ها و گزارش سیاسی به کنگره پنجم حزب کار ایران (توفان) را می توانید از طریق کتابخانه اینترنتی توفان تهیه کنید!**  
<http://toufan.org/Ketabkhaneh/Gozaresh%20kongereh%20panjom%20%20161122.pdf>

## توفان شماره ۲۰۱ آبان ماه ۱۳۹۵ ارگان مرکزی حزب کار ایران منتشر شد.

\*\*\*

### رفقا، دوستان و یاران مبارز!

برای پیشبرد نبرد علیه رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی، علیه امپریالیسم جهانی، علیه رویونیسم و ضد انقلاب ترتسکیسم و شبه ترتسکیسم و تقویت جنبش کمونیستی ایران به حزب کار ایران (توفان) کمک مالی کنید!

### یارهای از انتشارات جدید در کتابخانه اینترنتی توفان:

- \*توهین به مقدسات ادیان و برخورد به تروریسم. از انتشارات حزب کار ایران(توفان)
- \*"سیمای دیگری از استالین" نوشته "لودو مارتنس"
- \*تحریف کنندگان تاریخ، سندی تاریخی از انتشارات دفتر اطلاعاتی شورای وزیران اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی
- \*درافشای ماهیت "حزب کمونیست کارگری ایران" در دو جلد از انتشارات حزب کار ایران(توفان)
- \* تحریف ترتسکیستی رویدادهای تاریخی – نویسنده علی رسولی
- \* گزارش سیاسی به کنگره پنجم حزب کار ایران(توفان)

### آدرس سایتها و وبلاگهای مرتبط با حزب

[www.toufan.org](http://www.toufan.org)

لینک چند وبلاگ حزبی

وبلاگ توفان قاسمی

<http://rahatoufan67.blogspot.se/>

وبلاگ ظفر سرخ

<http://kanonezi.blogspot.se/>

وبلاگ کارگر آگاه

<http://www.kargareagah.blogspot.se/>

کتابخانه اینترنتی توفان سایت

<http://toufan.org/ketabkane.htm>

توفان سایت آرشیو نشریات

[http://toufan.org/nashrie\\_tofan%20archive.htm](http://toufan.org/nashrie_tofan%20archive.htm)

تویتر توفان در

<https://twitter.com/toufanhezbkar>

توفان در فیسبوک

<https://www.facebook.com/toufan.hezbekar>

توفان در فیسبوک به زبان انگلیسی

<https://www.facebook.com/pli.toufan?fref=ts>

**دست امپریالیستها و صهیونیستها از ایران و منطقه کوتاه باد!**